

## اقتصاد سیاسی دموکراسی و دیکتاتوری

### ف. صنعتکار

#### مقدمه

برخی از طرفداران تز "انقلاب دموکراتیک"، بعلت وجود دیکتاتوری سیاسی در ایران، مبارزه برای دموکراسی را هدف انقلاب دموکراتیک قرار می‌دهند و از آنجا که در نظر اینان، پرولتاریای ایران "از نظر ذهنی و عینی" فاقد چنان ظرفیتی برای بدست آوردن دموکراسی است، تز ائتلاف طبقاتی با آنان که خواستار دموکراسی با محتوای خاص طبقاتی خود هستند را، ارائه می‌دهند. پاره‌ای دیگر نیز تا آنجا که پیش می‌روند که دیکتاتوری را مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولد دانسته و وابستگی به امپریالیسم را در ارتباط ارگانیک با دیکتاتوری قرار می‌دهند.

در مبارزه پرولتاریا بر علیه روابط سرمایه داری، نیابستی از دموکراسی بعنوان هدف حرکت اجتماعی یاد نمود. دموکراسی تنها هنگامی بعنوان هدف در مبارزه اجتماعی به کار گرفته شد که دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا بر علیه فئودالیسم در مبارزه مشترک بودند. اما پس از آن دموکراسی تنها وسیله‌ای در دست پرولتاریا بود و نه هدف. روی همین اصل در سرمایه داری، از آنجا که دموکراسی هدف مبارزه پرولتاریا نیست اتحاد با سایر طبقات ضرورتی پیدا نمی‌کند. مبارزه پرولتاریا برای دموکراسی فقط وسیله‌ای برای رسیدن به سوسیالیسم است. مارکس مرحله اول انقلاب سوسیالیستی را "تسخیر دموکراسی" (مانیفست کمونیست) بوسیله طبقه کارگر قلمداد می‌کند که بوسیله آن دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه برقرار می‌گردد. و در مرحله دوم که از آن بعنوان از بین رفتن طبقات و محو قدرت سیاسی (زوال دولت) یاد می‌کند انسانی ترین نوع جامعه بشری بوجود می‌آید.

از طرفی دیگر، دموکراسی چیزی نیست که بتوان آنرا به درون جامعه آورد و وظیفه پرورش انسان‌ها را از آن خواست. همان گونه که خدا و مذهب آفریننده انسانها نیستند، قوانین اجتماعی نیز موجد روابط افراد جامعه نبوده بلکه ویژگی روابط افراد اجتماع بوجود آورنده قوانین اجتماعی است. دموکراسی فقط بیانگر وجود وجه عالی‌ترین از قوانین اجتماعی در جوامع طبقاتی است. دموکراسی چیزی نیست که رهبران دمکرات با حزب دمکرات و با دستگاه‌هایی مانند مجلس مؤسسان و غیره آن را برای جامعه به ارمغان آورند. دموکراسی بیان رشد روابط اجتماعی است که بخصوص از دوران شکوفائی سرمایه داری تاکنون بستگی کامل به نحوه سازمان یابی نیروی کار در درون روابط تولیدی سرمایه داری پیدا کرده است.

در این بخش از تحلیل از مبحث انقلاب، ما به بررسی زمینه‌های مادی برای برقراری دموکراسی در جوامع پیشرفته سرمایه داری، دست زده و از سوی دیگر به تحلیل از شرایط مادی برای ادامه دیکتاتوری سیاسی در بسیاری از جوامع سرمایه داری پیرامونی خواهیم پرداخت. در این بحث تکیه ما بر روی اقتصاد سیاسی دموکراسی است.

به نظر ما، تحلیل از دموکراسی بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی - اقتصادی امکان‌پذیر نبوده و اقتصاد سیاسی دموکراسی می‌بایست از زاویه گرایش کلی در تولید سرمایه داری - که

بازدهی بیشتر نیروی کار است - مورد بررسی قرار گیرد. این گرایش خود را بطور عمده در دو پروسه در ارتباط با یکدیگر نشان می‌دهد:

الف - گرایش به بالا رفتن آگاهی تولیدی که شامل:

1- وجود نیروی کار آزاد

2- مهارت تولیدی

3- شرکت در انقلاب بورژوا دمکراتیک

4- تقلیل روزانه کار

5- بالا رفتن آگاهی طبقاتی.

ب - گرایش به تمرکز هر چه بیشتر که شامل:

1- تجمع سازمان یافته پرولتاریا

2- تلاش بورژوازی برای اضافه ارزش بیشتر

3- وحدت بازار داخلی (وحدت ملی)

4- رقابت بین جناح‌های مختلف بورژوازی

مجموعه شرایط فوق زمینه را برای مشارکت مشروط پرولتاریا در سیاست جامعه فراهم آورده و دمکراسی بورژوائی برقرار می‌شود.

در سرمایه داری پیرامونی، گرایش اصلی سرمایه یعنی بازدهی بیشتر نیروی کار (برای تولید ارزش اضافی بیشتر و باز تولید سرمایه) وجود داشته اما شرایط تحقق آن یعنی وجود آگاهی تولیدی و گرایش به تمرکز با آنچه که در سرمایه داری کلاسیک به وقوع پیوسته تفاوت دارد. و همین تفاوت زمینه ساز دیکتاتوری در بسیاری از کشورهای پیرامونی می‌گردد. نکات عمده این تفاوت به شرح زیر است:

الف - پائین بودن آگاهی تولیدی، بعلت:

1- همزیستی دو نوع سازمان کار

2- در اقلیت بودن نیروی کار ماهر

3- عدم تجربه انقلاب بورژوا دمکراتیک و ائتلاف سیاسی بورژوازی با طبقات و اقشار ارتجاعی

4- عدم مبارزه برای تقلیل روزانه کار (قوانین کار از متروپل تقلید شده)

5- وجود آگاهی تحریک اجتماعی

ب - گرایش به تمرکز دارای محدودیت بسیار است، زیرا:

1- تجمع سازمان یافته نیروی کار محدود است.

2- تلاش بورژوازی برای اضافه ارزش بیشتر از طریق فوق استثمار انجام می‌شود (استخراج ارزش اضافی مطلق)

3- بازار داخلی تحت تسلط بازار جهانی است

4- آرتیکولاسیون دولت در اقتصاد و دخالت همه جانبه دولت در پروسه انباشت

5- نازل بودن سطح مبارزه جناح‌های مختلف بورژوازی و محدود بودن رقابت.

مجموعه شرایط فوق زمینه ساز دیکتاتوری سیاسی بوده که وظیفه اصلی آن مهیا کردن شرایط باز تولید سرمایه در جوامع پیرامونی است. در این نوع سرمایه داری (دو قطبی) همزیستی دو نوع سازمان یابی نیروی کار، نیروی کار سازمان یافته و نیروی کار حاشیه‌ای از مسائل محوری در بازتولید سرمایه داری در پیرامون می‌باشد.

شرایط مادی همزیستی دو نوع سازمان یابی نیروی کار و شرایط باز تولید نیروی کار

حاشیه‌ای:

- 1- گسست میان بخشی در تولید سرمایه داری
- 2- همزیستی تولید خرد با سرمایه انحصاری
- 3- نقش برجسته کار خانگی زن در بازتولید نیروی کار حاشیه‌ای.
- 4- شدت روابط پدرسالاری
- 5- شدت رقابت در بین نیروی کار
- 6- شدت آگاهی ارتقاء طبقاتی
- 7- حاشیه نشینی در شهرها

تحلیل از سرمایه داری دو قطبی و نیروی کار حاشیه‌ای را در دفتر چهارم نظم نوین ارائه داده‌ایم. در این بخش مبارزه علیه دیکتاتوری و تلاش در جهت دمکراتیزه کردن جامعه را از طریق: 1- سازماندهی سیاسی و گسترش نیروی کار سازمان یافته با سمت‌گیری سوسیالیستی و نه پوپولیستی و 2- حرکت در جهت از بین بردن شرایط اجتماعی و اقتصادی بازتولید نیروی کار حاشیه‌ای با پرداختن به مسئله کار خانگی و روابط پدرسالاری بررسی می‌کنیم. در شرایط فعلی ایران مبارزه برای آزادی زنان از مسائل محوری برای ایجاد دمکراسی و تحول اجتماعی با سمت‌گیری سوسیالیستی است.

#### اقتصاد سیاسی دمکراسی

بطور کلی، اقتصاد سیاسی علم قوانینی است که بر امر تولید و مبادله و بالاخره زندگی مادی انسان (رابطه دو جنس، زندگی سیاسی، حقوقی، فرهنگی...) حاکم است. مجموعه این روابط که بازگو کننده شیوه تولید جامعه است را نمی‌توان تنها در حیطه اقتصادی بررسی نمود. به نظر ما، تحقق سازمان یابی اجتماعی نیروی کار نقش اساسی در یک شیوه تولید دارا می‌باشد. مثلاً در گذار از فئودالیسم به سرمایه داری در اروپای غربی نمی‌توان محور این گذار را تغییرات اقتصادی یعنی انباشت اولیه و یا فروپاشی نهادهای اجتماعی فئودالی فرض نمود. بلکه محور اصلی در این گذار تحقق سازمان یابی اجتماعی نیروی کار بود و تغییرات سیاسی، حقوقی و غیره تماماً در ارتباط با این مسئله بوجود آمد. تغییراتی که شکل مالکیت فئودالی و بکارگیری نیروی کار سرف را به شکل مالکیت سرمایه صنعتی و کار دستمزدی تبدیل نمود. قسمت اول هر یک از این دو سیستم عبارت از شیوه استثمار و رابطه مالکیت و قسمت دوم آن شامل تحقق سازمان یابی اجتماعی نیروی کار و بازتولید اجتماعی آن است.

تذکر این مسئله از این جهت ضروری است، که بسیاری از تحلیل‌های ارائه شده درباره انقلاب دمکراتیک محور بحث را بر مقایسه سیستم تولید برای مصرف در برابر سیستم تولید برای بازار قرار می‌دهند، و معتقدند از آنجا که در جوامع در حال گذار سیستم تولید برای مصرف هنوز دارای نقش عمده‌ای در تولید اجتماعی است، بنابراین ریشه‌های اجتماعی ماقبل سرمایه داری نیز در جامعه وجود داشته و انقلاب دمکراتیک را پاسخی به این معضل می‌دانند. یا آنان که پرولتاریا را "از نظر عینی و ذهنی ضعیف" دانسته و وابستگی سرمایه داری را "و سطح پائین تکامل صنعتی" را دلیل موجه برای انقلاب دمکراتیک می‌دانند معتقدند که همزمان با رشد سرمایه داری و تکامل صنعتی پرولتاریا نیز رشد کرده و چون خواست طبقاتی پرولتاریا همانا سرنگونی سیستم سرمایه داری است پرولتاریا موفق به انقلاب سوسیالیستی خواهد شد. نیمی از طرفداران انقلاب دمکراتیک این رشد پرولتاریا را در روابط مشخص سرمایه داری و نیمی دیگر در روابط "رشد غیر سرمایه داری" جستجو می‌کنند.

اما آیا تنها خواست طبقاتی و یا افزایش کمی پرولتاریا منجر به انقلاب سوسیالیستی خواهد شد؟ تاریخ یکصد ساله اخیر کشورهای سرمایه داری به این سؤال جواب منفی می‌دهد. کشورهای "راه رشد غیر سرمایه داری" (مصر و عراق و سوریه) نیز راهی بجز سرمایه داری نمی‌پیمایند.

به نظر ما نیاستی حرکت جامعه را تنها در ارتباط با خواست افراد و یا حتی خواست و منافع طبقاتی دانست. مهم اینست که علاوه بر آن، بتوانیم نحوه تحقق این خواست و منافع را در پهنه زندگی اجتماعی و سیاسی نشان دهیم. چیزی که به آن توان طبقاتی (Class Capacity) می‌گویند. و آن عبارت از امکانات سازماندهی، ایدئولوژیک و امکانات مادی است که در دسترس مبارزه طبقاتی قرار می‌گیرد.<sup>1</sup> اما توان طبقاتی را یکی از اجزاء خواست طبقاتی نباید فرض نمود. توان طبقاتی فقط در پویش انقلابی شدن خواست‌های طبقاتی شکل می‌گیرد و قدرتمند می‌شود و دقیقاً در اینجاست که این پویش انقلابی با اکونومیسم و رفرمیسم که صرفاً در حول جزئی از خواست طبقاتی حرکت می‌کند مرزبندی دارد. بنابراین مفهوم ارتقاء خود بخودی توان طبقاتی پرولتاریا بدنبال رشد نیروهای مولد در شیوه تولید سرمایه داری مفهومی نادرست و غیر علمی است. اما همچنانکه مارکس نشان داده است، مکانیسم‌هایی در درون شیوه تولید سرمایه داری وجود دارد که پروسه ذکر شده را تشدید می‌کند و آن همان سازماندهی دستجمعی نیروی کار و شروع مبارزه کارگران برای تقلیل روزانه کار بود. اما سرمایه داری نیز طی یکصد و پنجاه سال مبارزه با پرولتاریا به مکانیسم‌های مختلفی دست یافته که می‌تواند حرکت پرولتاریا را در جهت سرنگونی سیستم سرمایه داری کند و یا منحرف کند. بنابراین بهترین شیوه برخورد به مسئله مبارزه طبقاتی هنوز همان است که لنین آنرا "روح مارکسیسم" نامید و آن عبارتست از "تحلیل مشخص از شرایط مشخص". وگرنه قوانین عام تضاد کار و سرمایه و شیوه استثمار از مقولاتی است که مارکس حدود 120 سال پیش آنها را فرموله کرد و به جهان عرضه نمود.

\* \* \*

### آگاهی تولیدی

استثمار طبقاتی و قهر اقتصادی که بر اساس آن اضافه ارزش استخراج می‌گردد همیشه خود را آن چنانکه هست در نظر استثمار شونده‌گان نشان نمی‌دهد. در ابتدای توسعه سرمایه داری کارگران صنعتی گو اینکه در امر توزیع نیز کلاه سرشان رفته بود، اما اعتراضی به سیستم استثمار نمی‌نمودند. تنها هنگامی که رشد نیروهای مولد با نحوه بکارگیری نیروی کار در تضاد افتاد، آنوقت اعتراضات سازمان یافته کارگری شروع شد. مبارزه برای تقلیل روزانه کار اولین اقدام پرولتاریا بعنوان طبقه مستقل در جهت تغییر نحوه بکارگیری نیروی کار بود. از آن موقع به بعد پرولتاریا بعنوان نیروی کار سازمان یافته با ساعات کار مشخص و منافع صنفی مشخص شرکت مشروط در سیاست جامعه نمود. مارکس درباره مبارزه برای تقلیل روزانه کار چنین می‌گوید: "بنابراین پیدایش روزانه کار عادی، محصول یک جنگ داخلی طولانی و کمابیش پنهانی است که بین طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر در می‌گیرد. نظر به اینکه نبرد مزبور در محیط صنعت بزرگ آغاز می‌شود، ناگزیر بدو این پیکار در میهن صنعت بزرگ یعنی انگلستان به وقوع می‌پیوندد. کارگران انگلیسی نه تنها قهرمانان طبقه خود در انگلستان بودند بلکه آنها بطور کلی قهرمانان طبقه کارگر جدید به شمار می‌آیند، چنانکه تنوریسین‌های آنها نخستین کسانی بودند که پنجه در پنجه تئوری سرمایه انداختند". (کاپیتال جلد اول - روزانه کار)

این مبارزه پرولتاریا برای تقلیل روزانه کار، تغییر محسوس را در پروسه تولید سبب می‌شود که همان رشد نیروهای مولد است. با کوتاه شدن روزانه کار از یکسو و تشدید رقابت در بازار سرمایه داری از سوی دیگر، مسئله افزایش بازدهی نیروی کار در تولید سرمایه داری نقش اساسی پیدا می‌کند.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> - Andrew Levine & Eric Olin Wright. "Rationality and Class Struggle", *New Left Review* 123, Sept./Oct. 1980.

<sup>2</sup> - نظم نوین دفتر دوم 1358 صفحه 50

از آنجا که هر دو طبقه تولید کننده و صاحبان ابزار تولید تمایل به افزایش بارآوری کار دارند، (به استثناء جنگ که حرکتی آگاهانه در جهت از بین بردن نیروهای مولده است و با شرایط استثنائی در تاریخ سرمایه داری مانند پدیده خمینی ایسم که سیاست جامعه در جهت ضد رشد نیروهای مولد حرکت می کنند) حرکت کلی تولید در جهت رشد نیروهای مولد است. بنابراین گرایش کلی در تولید به سمت بالا بردن بازدهی نیروی کار می باشد. علاقه کارگر به داشتن مهارت و بازدهی بیشتر بخاطر کم کردن فشار کار و تقلیل روزانه کار است و علاقه سرمایه داری برای بدست آوردن ارزش بیشتر است. اما بخاطر وجه تضاد طبقاتی، علاقه یکی در برگیرنده خواست دیگری نیست.

اما، عامل اساسی در رشد نیروهای مولد وجود آگاهی تولیدی است و نه رشد مکانیکی ابزار تولید. این آگاهی تولیدی شامل تکنولوژی پیشرفته، مهارت تولیدی و بالا رفتن آگاهی اجتماعی تولید کننده است.

مارکس در مورد "آگاهی تولیدی" چنین اشاره می کند:

"بنابراین، اشکال اقتصادی که در درون آن انسانها تولید، مصرف و مبادله می کنند همه موقتی و تاریخی هستند. انسانها با پیدا کردن آگاهی تولیدی جدید، شیوه تولید را تغییر می دهند و با تغییر شیوه تولید تمام روابط اقتصادی که فقط روابط لازم برای این شیوه تولید هستند تغییر می یابد.

... همان طور که انسانها آگاهی تولیدی خود را تکامل می بخشند، یعنی همانگونه که زندگی می کنند، روابط خاصی با یکدیگر برقرار می سازند و ماهیت این روابط لزوماً با تغییر و رشد آگاهی تولیدی تغییر می یابد... مفاهیم اقتصادی تنها بیان تجربی این روابط فعلی اند و فقط موقعی حقیقی خواهند بود که چنین روابطی وجود داشته باشد."

(از نامه مارکس به آنه کوف 28 دسامبر 1846)

چنانکه می دانیم تولید گسترده سرمایه داری ابتدا با فروپاشی تولید پیشه وری، با حرفه ای شدن آلات کار و بوجود آمدن گروه های متعدد کارگرانی که در یک مرحله از تولید متخصص بودند و بعد تجمع همگی آنها در یک واحد تولیدی بوجود آمد.

تقسیم کار صنعتی سبب بوجود آمدن مراتب مختلفی در پروسه کار اجتماعی، چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی در جامعه گردید، و در نتیجه سازمان یابی جدید نیروی کار مشخصاً در جامعه بوجود آمد و نیروهای مولد جدید شروع به رشد نمود. این نحوه تقسیم کار که فقط مشخصه تولید سرمایه داری است - تولیدی که هدف اصلی آن تولید اضافه ارزش نسبی و انباشت سرمایه بوده - موجب بازتولید سرمایه به قیمت استثمار نیروی کار می گردد. و این همان پروسه انباشتی است که بورژوازی آنرا ثروت اجتماعی و یا ثروت ملی می نامد.

تقسیم کار در تولید صنعتی، قدرت تولید اجتماعی نیروی کار را افزایش می دهد. اما این بارآوری اجتماعی نیروی کار در جهت منافع سرمایه داری بکار گرفته می شود و نه برای منافع کارگران. "دیگر آنکه، خود این امر موجب فلج شدن کار فردی نیز می شود و با این تقسیم کار شرایط جدیدی برای استیلاي سرمایه بر کار بوجود می آید. بنابراین، این تقسیم کار جدید از یکسو از نظر تاریخی مرحله ای است ضروری و مترقی در جهت توسعه اقتصادی جامعه ولی از جهت دیگر وسیله ای مطمئن و بسیار مدرن برای بهره کشی است." (کاپیتال - جلد اول - خصلت تولید کارخانه ای)

در دوران شکوفائی تولید کارخانه ای یعنی دورانی که تولید صنعتی شکل مسلط شیوه تولید سرمایه داری است، موانع مختلفی در سر راه رشد کامل گرایشات خاص تولید صنعتی قرار

می‌گیرند. با وجود اینکه تولید کارخانه‌ای موجب تقسیم (Separation) ساده کارگران به ماهر و غیر ماهر همراه با جایگاه طبقاتی آنان می‌گردد، اما تعداد کارگران غیر ماهر در اثر نفوذ بیشتر کارگران ماهر در تولید بسیار محدود باقی می‌ماند.

در تولید صنعتی با وجود اینکه سرمایه دار مراحل جزئی تر تولید را به نسبت قدرت، بلوغ و تکامل نیروهای کار زنده ارزیابی کرده و از این طریق به استثمار نیروی کار زنان و کودکان روی می‌آورد اما این گرایش بطور کلی در برابر عادات و مقاومت کارگران مرد با شکست مواجه می‌شود. (کاپیتال - جلد اول - خصلت تولید کارخانه‌ای)

پروسه تولید سرمایه داری بازدهی بیشتر نیروی کار را طلب می‌کند و نقش کارگران ماهر در تولید روز بروز مهمتر می‌شود. این امر که همزمان با رشد نسبی روابط اجتماعی صورت می‌گیرد، باعث ارتقاء آگاهی تولیدی شده و از آنجا که گرایش سرمایه به سمت تمرکز بیشتر و تولید بزرگ بر اساس تجمع وسیع نیروی کار در واحدهای تولید است به پرولتاریا این فرصت را می‌دهد که همزمان با بالا رفتن آگاهی تولیدی به سازماندهی دستجمعی نیروی کار نیز بپردازد. بنابراین دارا بودن مهارت تولیدی<sup>3</sup> و مبارزه سازمان یافته پرولتاریا برای تقلیل روزانه کار، دو عامل اساسی در جهت بالا رفتن آگاهی تولیدی بوده و هر دو آنها از عواملی است که کارگران هر چه بیشتر راغب به دستیابی بدان هستند. اما در سرمایه داری پیرامونی نحوه سازمان یابی نیروی کار و رشد سرمایه داری با نوع کلاسیک متفاوت است و کارگران ماهر بصورت اقلیتی در درون نیروی کار قرار دارند. نیروی کار سازمان نیافته و یا آنچه که بعنوان مازاد نسبی نیروی کار قلمداد می‌شود فاقد آگاهی طبقاتی پرولتاری بوده بلکه دارای آگاهی "تحرك اجتماعی" است.<sup>4</sup>

در ایران نیز شکل اجتماعی رشد سرمایه داری وجوه سپاه عظیم نیروی کار حاشیه‌ای با منشأ روستائی و نداشتن مهارت است. سرمایه نیز بعلت فوق بهره کشی از این نیروی کار به بازتولید و انباشت خود ادامه می‌دهد و چنین نیروی کاری در وضعیتی قرار نگرفته که داشتن مهارت تولیدی مسئله اساسی برای اشتغال باشد. مضافاً که منشأ روستائی، آنان را در موقعیت پائین تری از پیشه وران شهری قرار می‌دهد. به قول مارکس: با وجودی که پرولتریزه شدن پیشه وران، مخارجی را که سرمایه دار جهت کارآموزی کارگران باید بپردازد کاهش می‌دهد، و از همین زاویه نیز ارزش نیروی کار کمتر می‌شود. اما برای انجام کارهای دقیق مشکل‌تر هنوز کارآموزی زیادتری ضرورت دارد. وقتی در جائیکه این کارآموزی غیر ضروری گردد کارگران حسودانه در ادامه آن اصرار می‌ورزند. مثلاً مشاهده می‌شود که در انگلستان قانون کارآموزی با وجود هفت سال کاری که برای آموزش مقرر داشته بود تا پایان دوره مانوفاکتوری به قوت خود باقی می‌ماند و فقط پس از شکوفائی صنعت بزرگ به کنار گذاشته می‌شود.

نظر به اینکه مهارت حرفه‌ای پایه و اساس تولید صنعت کارخانه‌ای را تشکیل می‌دهد و مکانیسم کلی این تولید استخوان‌بندی جداگانه‌ای از خود کارگران ندارد، سرمایه ناگزیر است که دائماً علیه سرپیچی کارگران ماهر مبارزه کند. دوست بورژوازان آقای یور (Ure) بانگ برمی‌دارد که "ضعف طبیعت انسان چنان است که کارگر هر قدر ماهرتر باشد سرکش‌تر می‌شود

<sup>3</sup> - پاره‌ای از اقتصاددانان امروزی مهارت را در برابر پیشرفت تکنولوژی امری ناچیز می‌دانند. این يك برخورد مکانیکی به پروسه اجتماعی تولید است - بدین معنی که پیشرفت تکنولوژی را جدا از روابط اجتماعی فرض می‌کنند. در ذهن آنها آدم مصنوعی تعیین کننده سازمان اجتماعی است. بدون اینکه شرایط اجتماعی که آدم مصنوعی در آن تولید می‌شود را در نظر بگیرند.

<sup>4</sup> - برای توضیح بیشتر رجوع کنید به نظم نوین دفتر چهارم پوپولیسم در کشورهای عقب مانده. فروردین 1360.

و برخورد با او دشوارتر می‌گردد. و بالنتیجه با سرکشی‌ها و اخلاق خودسرانه خود زیانهای بزرگی به سازمان جمعی وارد می‌کند.<sup>5</sup>

طبقه کارگر ضمن مبارزه خود سرمایه را مجبور به واگذار کردن بخشی از ارزش اضافی برای مسائل رفاهی جامعه می‌کند. از سوی دیگر سرمایه برای تربیت نیروی کار با بازدهی بالا دست به تأسیس مؤسسات آموزشی - مدرسه، دانشگاه و... می‌زند و سیستم آموزش برای پرورش نیروی کار آزاد بنا می‌کند. در جائیکه سیستم سیاسی جامعه نیز بر پایه برابری و آزادی بورژوائی بنا شده، حرکت و رشد سرمایه همراه با برقراری دموکراسی بورژوائی است که در عین حال هر کدام دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر می‌باشند. (مثلاً در ایالات متحده آمریکا بعثت وجود تبعیض نژادی، سیاهان دارای بازدهی نیروی کار کمتری هستند در حالیکه سایر شرایط از هر نظر برای بالا رفتن آگاهی تولیدی سرمایه داری وجود دارد).

اما روابط تولید سرمایه داری به نحوی است که این آگاهی تولیدی در سطح محدودی از رشد خود متوقف می‌شود. مثلاً در شیوه تولید سرمایه داری، کار کارگر بطور کلی تابعی است از بازار مصرف. رابطه بین تولید کننده و کالا، رابطه بین تولید کننده و مصرف کننده و رابطه بین تولید کننده و مدیر تولید و... همگی در زیر سرپوش "خرید" و "فروش" پنهان شده و تنها رابطه موجود بین آنها رابطه غیر انسانی "پول" آنها در بازار مصرف است و اینکه کی با کی چه کار می‌کند و چطور معامله می‌کند کلاً از آگاهی تولید کننده مستقیم جدا نگاه داشته می‌شود و مسئله استثمار نیروی کار در مترقی‌ترین شکل خود در حوزه توزیع بررسی می‌شود و اینگونه وانمود می‌گردد که مسئله استثمار مقوله‌ای طبیعی و ابدی است و ارتباطی به انسانها و طبقات اجتماعی ندارد. پائین بودن دستمزد کارگران را سرمایه دار بعثت وجود رقابت نیروی کار ارزان می‌داند که آماده کار برای همین قدر دستمزد هستند.

مارکس می‌گوید: "در سرمایه داری دستمزد 1000 کارگر هم تراز بوسیله 950 کارگری که به کار اشتغال دارند معین نمی‌شود بلکه بوسیله 50 کارگری که بیکارند تعیین می‌گردد." بنابراین رشد نیروهای مولد و بالا رفتن بازدهی نیروی کار در نظام سرمایه داری تنها سبب بوجود آمدن آگاهی تولیدی محدود در طبقه کارگر می‌شود و شرکت طبقه کارگر در سیاست جامعه بطور مشروط (تا زمانی که اقدام به بر انداختن نظام سرمایه داری نکرده است) انجام می‌گیرد.

در اینجا طبقه حاکم برای ادامه حاکمیت خود توجیهات قانونی، اخلاقیات و... را بکار برده و در عین حال اهرمهای کنترل در جامعه را از طریق مخروط قدرتی که در رأس آن دولت قرار دارد بکار می‌اندازد. همزمان با این امر مبارزه طبقاتی شدت می‌گیرد. اعتراض طبقات استثمار شونده نسبت به امر توزیع بصورت مبارزه صنفی و اقتصادی کارگران در جامعه سرمایه داری، طبقه حاکم را مجبور به دادن سهم بیشتری در توزیع می‌نماید. کارگران بعثت شرکت مستقیم در امر تولید به نیروی خود بعنوان یک طبقه واقف می‌شوند و با سلاح اعتصاب یعنی وقفه در تولید با نابرابری در امر توزیع مبارزه می‌نمایند. مادامی که مبارزه کار علیه سرمایه در حیطه توزیع باقی می‌ماند سرمایه در عین ادامه مبارزه و دادن امتیازات مادی به طبقه کارگر، قادر به بازتولید خود می‌باشد و احتیاجی به بکار بردن مستقیم زور و استفاده از مکانیسم‌های مافوق اقتصادی برای استثمار نیروی کار و تصاحب ارزش اضافی ندارد.

اعمال قهر سیاسی (دیکتاتوری) در جوامع ماقبل سرمایه داری فرآورده شکل روابط تولیدی و بخصوص برای تصاحب اضافه تولید در شیوه تولید ماقبل سرمایه داری بود. مثلاً در

<sup>5</sup> - کاپیتال - جلد اول، خصلت تولید کارخانه‌ای.

جامعه فنودالی اخذ مالیات از دهقانان بدون وجود قهر امکان پذیر نبود. دهقان با آنچه که تولید می کرد بیگانه نبود. سازمان یابی تولید، تملک تولید کننده بر محصول را ممکن می ساخت. در اینجا اخذ اضافه تولید به جز با اعمال قهر امکان نداشت.

مارکس می گوید: "وابستگی شخصی در عین اینکه مشخص کننده روابط اجتماعی تولید مادی است، محیط های زندگی را نیز که بر اساس آن تولید استوار گردیده است بیان می کند. لیکن به همین جهت که مناسبات و وابستگی شخصی مبنای این جامعه معین است، حاجت به این نیست که کارها و محصولات شکلی موهوم و صورتی مغایر با واقعیت آنها پیدا کنند. کارها و محصولات بصورت طبیعی و مالیات های جنسی در دستگاه این جامعه سیر می کند. در اینجا برخلاف دستگاهی مبنی بر تولید کالائی، صورت طبیعی کار مولد کالا طبق زمان سنجیده می شود. ولی هر رعیت می داند که مقدار معینی از نیروی کار اوست که در خدمت ارباب مصرف می گردد و عشریه ای که به کشیش پرداخته می شود روشن تر از دعای خیری است که کشیش ارزانی می کند."<sup>6</sup>

مسئله قهر سیاسی در جوامع ماقبل سرمایه داری دقیقاً بخاطر همین شیوه تصاحب "اضافه تولید" و استثمار مستقیم نیروی کار تولید کننده است. در صورتی که در بازار سرمایه داری نیروی کار آزادانه و داوطلبانه خود را برای تولید ارزش اضافی به فروش می رساند. و قهر سیاسی تبدیل به قهر اقتصادی می گردد. پروسه تولید، بیگانگی از محصول را به تولید کننده دیکته می کند و اضافه ارزش بوجود آمده بدون بکار بردن زور در اختیار سرمایه دار قرار می گیرد.

در اینجا کارگران، آزادانه با صاحب سرمایه قرارداد کار دستمزدی می بندند. و به مثابه طرفین قرارداد کارگر با سرمایه دار دارای تساوی حقوقی است. و بالاخره تساوی و برابری کلیه نیروی کار انسانی، مادامی که نیروی کار انسان وجود دارد. این تساوی بطور ناخودآگاه اما خیلی واضح بازتاب خود را در قانون ارزش اقتصاد مدرن بورژوائی نشان می دهد. که بنا بر آن ارزش یک کالا بر اساس مقدار کار لازم اجتماعی که در آن بکار رفته است اندازه گیری می شود.<sup>7</sup> اما در ابتدای توسعه سرمایه داری در اروپا، این آزادی و تساوی که لازمه توسعه مناسبات اقتصادی سرمایه داری بود با موانع سیاسی نظام فنودالی و یا قید و بندهای سیستم تولید خرد (نظام اصناف) روبرو شد.

ائتلاف تولید کنندگان خرد با اشراف، بلوک قدرتمندی در برابر رشد بورژوازی بود. سلطنت های مستبده در قرن های شانزده و هفده و هیجده همگی نتیجه وجود چنین ائتلافی بود. خرده بورژوازی (اصناف) بعنوان نیروی ارتجاعي در جامعه جلوی پیشرفت مانوفاکتور را گرفته بود. قوانین گمرکی و مالیات های وضع شده همه سد راه تجارت بزرگ و بر علیه بورژوازی بود. تلاش بورژوازی برای آزاد شدن از قید و بند فنودالیسم و برقراری برابری در مقابل قید و بندها و تبعیضات اصناف نمی توانست فقط در محدوده تولید و تجارت باقی بماند. بورژوازی می بایستی نیروی کار آزاد نیز در اختیار می داشت. از این رو برای توده دهقانان هم می باید تساوی حقوقی کامل برقرار می شد. دهقانانی که قسمت اعظم ساعات کار خود را بدون دریافت دستمزد برای اربابان فنودال کار می کردند و علاوه بر آن باید به فنودالها باج و خراج و به دولت هم مالیات می دادند. سیستم حکومتی و قدرت سیاسی فنودالها بر پایه وجود دستجات مسلح برای اعمال قهر استوار بود. از سوی دیگر این تساوی حقوقی باید امتیازات فنودالی و معافیت اشراف از پرداخت مالیات را برمی انداخت و امتیازات سیاسی آنان را از بین می برد. بنابراین عمده ترین

<sup>6</sup>- کاپیتال - جلد اول - خصلت قبتیشی کالا.

<sup>7</sup>- آنتی دورینگ صفحه 132 انگلیسی چاپ پکن.

وظیفه انقلاب دمکراتیک پرداختن به مسئله دهقانان و از بین بردن قدرت سیاسی فئودالها در جامعه بود.

اما بورژوازی که در برابر طبقات کهن نقش انقلابی داشت و انقلاب دمکراتیک را رهبری می‌کرد، با دست خود به پرولتاریا نیز درس انقلاب می‌آموخت. بورژوازی از لحظه‌ای که در مبارزه خود برای برابری و تساوی طلبی به پیروزی رسید، با خواست‌های تساوی طلبانه پرولتاریا روبرو شد. از زمانی که مبارزه بورژوازی توانست امتیازات طبقاتی فئودالها را از بین ببرد، پرولتاریا با دست بکار سازمان یابی بهتر و مبارزه رو در رو با خود طبقه سرمایه دار شد. خواست‌های تساوی طلبانه پرولتاریا در ابتدا رنگ دینی داشت و پرولتاریا به دنبال یافتن "مسیحیت راستین" از قدرت طبقاتی خود و آگاهی طبقاتی بهره نمی‌گرفت و عبارت دیگر فاقد آگاهی طبقاتی بود.

در این میان حقوقدانان تساوی طلب بورژوازی از جنبه حقوقی انقلاب دمکراتیک از نظر برابری و آزادی در جامعه برای به رسمیت شناختن حقوق انسانها شروع به تلاش کردند. پرولتاریا سپس با استناد به تئوری تساوی طلبی بورژوازی خواستار برابری شد. اما پرولتاریا هنوز بعنوان طبقه متشکل قادر به اعمال قدرت سیاسی در جامعه نبود. از اوایل قرن نوزدهم، با شروع مبارزه پرولتاریا برای تقلیل روزانه کار، پرولتاریا بعنوان نیروی سیاسی در جامعه مطرح شد، که جنبش چارتیست‌ها و پیروزی آن نقطه عطفی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا بود.

این نوع سازمان یابی پیشرفته نیروی کار (ساعات کار مشخص، حقوق صنفی، فروش نیروی کار از طریق قرارداد دستجمعی، حق اعتصاب و...) در کشورهای متروپل با اندکی کم و زیاد در چارچوب دمکراسی بورژوائی با سرمایه دست و پنجه نرم می‌کرد.

اما در مستعمرات، سرمایه به شیوه دیگری عمل می‌نمود. سازمان یابی نیروی کار در آنجا به شکلی بود که سرمایه برای استخراج، ارزش اضافی با نیروی کار سازمان یافته روبرو نبود. سرمایه داری در مستعمرات احتیاجی به "دمکراسی" نداشت. تسخیر مستعمرات به زور تفنگ صورت گرفته بود و استعمارگران اعمال قهر را بهترین شیوه برای استخراج ارزش اضافی و صدور مواد خام از مستعمرات می‌دانستند.

در مستعمرات "رقابت آزاد" مفهوم اروپائی خود را نداشت. نیروی کار نیز در مستعمرات دارای سازمان یابی نبود که قادر به دخالت مشروط در سیاست جامعه باشد. از ابتدای تسخیر مستعمرات، سرمایه مجبور به اعمال زور برای حفظ و گسترش بازار مصرف بود. هر نوع مقاومتی از جانب نیروی کار در مستعمرات با عکس‌العمل شدید بورژوازی روبرو می‌شد. و استعمارگران از روش‌های مختلف ماقبل سرمایه داری از قبیل ضرب و جرح، مالیات نقدی و غیره استفاده کردند، و یا با نقل مکان دادن نیروی کار آنان را مجبور به کار شدیدتر برای سودآوری بیشتر سرمایه می‌کردند.

عدم کارائی و امتناع از کار کردن نیروی کار مستعمرات را اقتصاددانان بورژوا "عقب‌ماندگی" (backwardness) لقب دادند. در توصیف علمی آن، منحنی خاص نیروی کار مستعمرات را با خصلت گرایش به عقب (backward – bending) از نظر تقاضای کار ارزیابی کردند. و از همین توجیه تئوریک، بکار بردن قهر در مستعمرات مجاز قلمداد شد، و گفتند که اروپائیان با بکار بردن زود مردم مستعمره را "متمدن" خواهند کرد.

پس از استقلال سیاسی مستعمرات، از آنجا که رشد نیروهای مولد و سازمان یابی نیروی کار در همان سطح عقب‌مانده دوران استعمار باقی مانده بود، رشد سرمایه داری نیز همان پروسه استفاده از نیروی کار عقب‌مانده را در آنجا طی نمود. سرمایه بومی، پروسه انباشت سرمایه را از طریق بهره‌کشی مضاعف از نیروی کار سازمان نیافته و غیر ماهر تسهیل نمود و کاربرد

تکنولوژی که در سرمایه داری متروپل از عوامل اصلی انباشت است در پیرامون فقط بصورت پراکنده و از هم گسیخته در بخش‌های مختلف تولید بکار گرفته شد.

در ایران نیز ارتباط بین بازدهی نیروی کار و تولید اضافه ارزش از هم گسیخته است. پروسه تولید در جهت سودآوری بیشتر و بالنتیجه تشدید استثمار نیروی کار حرکت می‌نماید. تولید کاربر، بکارگیری نیروی کار غیر ماهر، و وزن عظیم نیروی کار حاشیه‌ای در تولید سرمایه داری، دینامیسم درونی تضاد کار و سرمایه را (مبارزه کارگر برای کار کمتر و تلاش سرمایه برای اضافه ارزش بیشتر) بهم زده و از نظر سیاسی نیز طبقه کارگر دارای قدرت تریونیونی نیست که در سیاست جامعه تأثیر بگذارد. مسائل رفاهی جامعه از طریق دولت و آنهم با خرج درآمد نفت که نه بخشی از اضافه ارزش نسبی تولیدی جامعه بلکه بصورت رانت نفتی در دست دولت قرار گرفته است (مقدار کار صرف شده برای پول نفت نسبت به مقدار کار صرف شده برای سایر تولیدات در جامعه بسیار کمتر است) انجام می‌گیرد.

برای نیروی کار غیر ماهر دمکراسی بورژوائی مسئله قابل لمس اجتماعی نمی‌باشد. خواسته‌های او فردی است و در نهایت خود خواستار سهم بیشتری در امر توزیع است. حتی برای طبقه کارگر در سرمایه داری کلاسیک، استثمار به نحوی بود که فرصتی برای دخالت در امور سیاسی باقی نمی‌گذارد. "تا مادامی که فکر و ذکر انسان کارگر فقط حول مسئله اشتغال و "کار لازم" دور می‌زند دیگر فرصتی برای پرداختن به مسائل عام اجتماعی و به نحوه بکارگیری نیروی کار، نحوه اداره مملکت، مسائل قضائی، هنری، علمی و غیره باقی نخواهد ماند. اینگونه مسائل بعهده طبقه‌ای واگذار می‌شود که درگیر کار تولیدی نبوده و این طبقه نیز کاری جز فشار بیشتر بر روی توده کارگران و سوء استفاده بیشتر نخواهد کرد.<sup>8</sup> "برای اینکه کارگران بتوانند خویشان را در برابر این مار آزارسان (سرمایه) حفظ کنند بایستی یکدل و متحد شده و به مثابه طبقه مستقل، با اعمال قدرت چنان قوانینی را به تصویب برسانند که بصورت مانع اجتماعی قدرتمند جلوگیری از فروش داوطلبانه نیروی کار فردی به سرمایه نموده و ایشان و خانواده‌شان را از بردگی و مرگ باز دارد."<sup>9</sup>

#### دمکراسی و رقابت آزاد

دمکراسی در جامعه سرمایه داری ضرورتی بود که تولید سرمایه داری و بخصوص شیوه مبادله و رقابت آزاد آنرا به جامعه دیکته کرد. به نظر مارکس تجزیه محصول کار به چیزی مفید و شیئی ارزش دار عملاً هنگامی حاصل می‌شود که مبادله کالائی آنقدر بسط یافته باشد که اشیاء مفید به منظور مبادله تولید گردند و خصلت ارزشی آنها نیز در حین تولید مورد توجه قرار گیرد. از این هنگام کارهای شخصی تولید کنندگان عملاً دارای دو صفت اجتماعی می‌گردد. از طرفی کار تولید کننده باید بصورت کار مفید مشخصی نیاز مشخص اجتماعی را برآورده ساخته و بدین طریق شرکت خود را به مثابه بخشی از کار دستجمعی و قسمتی از تقسیم کار اجتماعی که بخودی خود در پروسه تولید سرمایه داری بوجود آمده است، به نمایش بگذارد. از سوی دیگر هنگامی این نوع کار می‌تواند احتیاجات شخصی تولید کننده را برآورده نماید که خصلت مبادله‌ای کار مفید مشخصی بصورت واقعی اجتماعی درآمده باشد و بنابراین کار مفید اجتماعی هر تولید کننده دارای مرتبه‌ای مساوی با سایرین است.<sup>10</sup>

در اینجا پایه‌های عینی شعار برابری در جامعه بورژوائی را از طریق نحوه بکارگیری نیروی کار می‌توان درک کرد. مارکس اما بلافاصله اظهار می‌دارد که تساوی کامل بین کارهای

<sup>8</sup> - آنتی دورینگ

<sup>9</sup> - کاپیتال جلد اول - روزانه کار

<sup>10</sup> - کاپیتال جلد اول، خصلت فقیشی کالا و راز آن.

مختلف فقط در صورتی امکان پذیر است که از کلیه عدم تساوی‌های واقعی‌شان انصراف حاصل گردد.

شرکت مستقیم تولید کنندگان در تولید اجتماعی و این خصلت فردی کار تولید کننده که عبارت از کار مفید اجتماعی است نه تنها موجب تولید محصول مفید می‌گردد بلکه محصول باید برای دیگران نیز مفید باشد.

برای تولید کنندگان حرکت اجتماعی آنان بصورت عملکرد اشیاء (محصول) جلوه گر می‌شود به نحوی که بجای تسلط آنان بر اشیاء، خود زیر بار نفوذش می‌روند. تولید کالائی باید به درجه‌ای از کمال خود رسیده باشد که تا رفته رفته در تجربه این نظریه علمی پدید آید که: کارهای انفرادی که مستقل از یکدیگر انجام می‌گیرند ولی بعنوان اجزاء طبیعی تقسیم اجتماعی کار از هر جهت بهم وابسته‌اند، دائماً به مقیاس متناسب اجتماعی خویش تحول می‌یابند.<sup>11</sup>

بنابراین، امکان بوجود آمدن دمکراسی در جامعه سرمایه داری بعلت وجود خصائصی است که میان اشکال شناخته شده تولید منحصر به فرد می‌باشد. و بعداً نیز آنچه که ضامن پابرجائی دمکراسی بورژوائی شد خصیصه تولید صنعتی سرمایه داری بود، خصیصه‌ای که قبلاً در سایر شیوه‌های تولید وجود نداشته است.

سرمایه داری صنعتی عبارت از سیستم گسترده‌ای است که در آن استثمار غیر شخصی است و دینامیسم آن تابع قوانین ارزش است. بنابراین خواست شخص سرمایه دار تعیین کننده شیوه استثمار نبوده و حاکمیت طبقه سرمایه دار بر جامعه، حکومت مستقیم خود طبقه نیست. گو اینکه بورژوازی ضمن پروسه رشد خود با رقبا و دشمنان زیادی دست و پنجه نرم کرد و آنان را از میدان سیاست بدر نمود. مبارزه با اشراف - با حکومت‌های مستبد - با خواست‌های خرده بورژوازی و ... تماماً به پیروزی انجامید، اما، پیروزی بورژوازی در آن مقطع به دیکتاتوری منجر نشد و بورژوازی روش‌های مختلف دمکراسی را در جامعه تثبیت کرد. این مسئله بخاطر وجه و گرایشی در مناسبات تولید سرمایه داری (بخصوص تولید صنعتی) است که طبقه سرمایه دار تبدیل به طبقه حاکم غیر فرمانروا می‌شود و این تنها طبقه در تاریخ بشریت بود که توانست بدون حکمرانی مستقیم، کنترل اقتصادی جامعه را در دست گیرد.

اما بورژوازی پیوسته درگیر تضادهای درون طبقه‌ای است. سرمایه در جریان انباشت خود به بخش‌های مختلف تجاری - صنعتی - بانکی از یکسو و کشاورزی و خدمات از سوی دیگر تقسیم می‌شود که هر یک دارای منافع خاص خود بوده و با یکدیگر از برای تصاحب سهم بیشتری از اضافه ارزش تولید شده در جامعه در رقابت هستند. این مسئله بخصوص در دوران رقابت آزاد انگیزه‌ای مهم در بوجود آوردن نیروهای مؤثر در دمکراتیزه کردن جامعه در آن شرایط بود. از آنجا که روابط درون طبقه‌ای بورژوازی در محدوده ملی دارای عامل متحد کننده‌ای نیست (بجز در شرایطی که خطر سایر طبقات شدید شود) که همانند مشروعیت سلسله پادشاهی و یا امتیازات اشراف در فئودالیسم در جامعه عمل نماید، بوجود آمدن دستگاه سیاسی بر اساس انتخابات آزاد و بوجود آوردن مجلس نمایندگان به دولت‌های سرمایه داری (جمهوری و یا سلطنت مشروطه) مشروعیت دارد.

در کشورهای سرمایه داری اروپائی دمکراسی در آنجا که صنعت و تولید صنعتی پیشرفت کرده بود بطور پیگیر وجود داشت. برای بورژوازی صنعتی و برای پرولتاریای صنعتی، رقابت آزاد چه در بازار مصرف و چه در بازار کار امری اجتناب‌ناپذیر بود. حال آنکه بورژوازی مرکانتیل به دمکراسی روی نکرد.

<sup>11</sup> - مارکس، همانجا.

توسعه تجارت و کشف راه‌های دریایی از اواخر قرن پانزده تجارت را که تا آن زمان در اروپا بین ایتالیا و لوانت انجام می‌شد به قاره آمریکا و اقیانوس هند گسترش داد. انباشت سرمایه بخصوص با سرازیر شدن طلا و نقره به بازارهای اروپا بیشتر و بیشتر شد. توسعه صنعت مانوفاکتور و پس از آن ماشینزده شدن صنعت، بورژوازی صنعتی را در اروپا بوجود آورد و دامنه تسخیر مستعمرات گسترش یافت.

در دو کشور اسپانیا و پرتغال<sup>12</sup> که از نظر انباشت سرمایه تجاری و گسترش مستعمرات در ردیف بزرگترین کشورهای اروپایی بودند، بورژوازی به صنعت روی نکرد و بورژوازی مرکانتیل با قدرت زیاد به اسپیکولاسیونهای مالی پرداخت و بعداً نیز سرمایه بطور عمده به سمت کشاورزی سرازیر شد. در این دو کشور، دمکراسی بورژوائی رشد نکرد. سلطنت مستبده و رژیم فرانکو پس از "جمهوری" و جنگ داخلی اسپانیا و حکومت سالازار در پرتغال هر دو از عجایب! اروپای متمدن و دمکرات قرن بیستم بودند.

این دو کشور از نظر "سرمایه" نه تنها "عقب مانده" نبودند بلکه از بزرگترین قدرت‌های مستعمراتی اروپا به حساب می‌آمدند. اما بعلت عدم رشد سرمایه داری صنعتی دمکراسی در این کشورها برقرار نشد.

سرمایه داری بعلت توسعه عظیم تولید و مبادله، وجود سرمایه بانکی، گسترش تجارت جهانی، سرمایه گذاری در معادن، سرمایه داری در کشاورزی و توسعه بی حد ارتباطات و خدمات، گرایش‌های موجود در درون سیستم سرمایه داری را به رقابت با یکدیگر برمی‌انگیزد. اما این تفارق ناشی از رقابت یا وحدت "ملی" همراه است. به عبارت دیگر طبقه بورژوا داری "وحدت همراه با انشعاب" است.

(divided unity) روی همین اصل ناسیونالیسم بورژوائی که فطرتاً داری عامل سلطه و دیکتاتوری است تبدیل به دمکراسی ملی می‌گردد. بوجود آمدن دولت - ملت در عین آنکه جهت برانداختن سازمان‌های سیاسی فئودالیسم بود اما در عین حال وحدت بورژوازی را نیز تضمین می‌کرد. و مبارزه ملی نیز بخاطر یکپارچه کردن بازار داخلی بود.

اما کم‌کم مکانیسم "اتوماتیک رقابت در بازار سرمایه داری، موجب بروز بحران‌های متوالی سرمایه داری شد." و با وجود آمدن سرمایه داری انحصاری "نظم جدیدی برای اقتصاد برنامه ریزی شده" بوجود آمد. که در این "نظم جدید" دولت نقش مهم برنامه ریزی را بعهده گرفت. این شیوه جدید سررشته داری انباشت، ریشه "سرمایه داری دولتی" و "دولت‌های دیکتاتوری" شد.

در ایران، دولت نه تنها عهده‌دار نظم و برنامه ریزی تولید سرمایه داری است بلکه بعلت ضعف بورژوازی بومی، خود سرمایه دار نیز شده است. بنابراین "کنترل خودکامه" در نقطه تولید (Point of Production) سرمایه داری بر سایر شئون اجتماعی بوسیله دولت گسترده می‌شود و پایه‌ای برای برقراری و ادامه دیکتاتوری خواهد بود. از سوی دیگر از آنجا که رشد سرمایه داری در ایران زمانی شروع شد که سرمایه داری در مرکز به حد اعلائی رشد خود رسیده و دوران رقابت آزاد سپری شده بود، لذا سرمایه داری نه بر اساس رقابت در بازار داخلی بلکه با دخالت دولت رشد نمود. از این رو بکارگیری نیروی کار آزاد و رقابت آزاد سرمایه، مفهوم خود را به کلی از دست داده، آزادی بورژوائی که جوامع سرمایه داری متروپل بدان دست یافته بودند در ایران میسر نگردید.<sup>13</sup>

<sup>12</sup> - پرتغال از سال‌های 1480 از بزرگترین برده فروشان در آفریقا بود. مرکز تاجرهای برده فروش پرتغالی در لاگوس پایتخت فعلی نیجریه بود.

<sup>13</sup> - نظم نوین، دفتر سوم رجوع شود.

از طرف دیگر، وحدت ملی و با وجود دولت - ملت (nation-state) در اثر مبارزه بورژوازی بر علیه فئودالیسم و در هم شکستن ارگانهای فئودالی بوجود نیامد. دولت مرکزی و ملت واحد قبل از توسعه سرمایه داری و رشد سرمایه داری در ایران بوجود آمده بود و شرایط عینی و رقابت درون طبقه‌ای که موجب بوجود آمدن دمکراسی بورژوازی بود وجود نداشت. طبقه کارگر بدون داشتن تجربه انقلاب بورژوا دمکراتیک بطور کلی شروع به رشد نمود. مبارزات صنفی و اقتصادی او محدود بود (بخصوص بعد از کودتای 28 مرداد 1332) و کمتر به دستاورد سیاسی در سطح جامعه منجر شد.

اما نیروی کار حاشیه‌ای که ازدیاد مهاجرت‌های روستائی، آنانرا بصورت نیروی اجتماعی مهمی در شهرها درآورده است، پایگاه توده‌ای برای جنبش‌های غیر پرولتری است. این نیروی کار سازمان نیافته از نظر اقتصادی منبعی برای فوق بهره‌کشی سرمایه و از نظر رقابت در بازار کار تهدیدی در برابر پرولتاریای سازمان یافته خواهد بود.<sup>14</sup>

از سوی دیگر این اقشار بعلت واپس‌گرایی و در عین حال داشتن آگاهی تحریک اجتماعی، پایگاهی برای حرکات توده‌ای و پوپولیستی (ضد کارگری) بوده و از نظر ایدئولوژیک قابلیت پذیرش و گسترش تاریخ فکری و آرزوی بازگشت به نهادهای اجتماعی سنتی را دارا می‌باشند. این تاریخ فکری، نسبت به اینکه چه قشری از نخبگان جامعه (الیت حاکم) دست به ائتلاف با تهی‌دستان زده است. در هر مقطع تاریخی، شکل ویژه‌ای از دیکتاتوری را به نمایش می‌گذارد. در ایران خمینی‌ایسم، در آلمان فاشیسم، در فرانسه بناپارتنیسم و... در جنبش‌های خلقی (پوپولیستی) نیز الیت حاکم مجبور به ائتلاف با تهی‌دستان (زحمتکشان) بوده (نهی برنامه سوسیالیستی پرولتاریا، چرخش به خلق و ائتلاف نخبگان با تهی‌دستان) سازماندهی و حرکت سیاسی تهی‌دستان همه در حول منافع سیاسی دولت و تحکیم قدرت حاکمه انجام خواهد شد. سازمان‌های کارگری و ارگان‌ها و نهادهای دمکراتیک که بعنوان ضامن دمکراسی در جامعه بایستی بکار گرفته شوند تحت فشار و کنترل دولت درخواهد آمد.

#### دیکتاتوری در سرمایه داری

در ایران نقش اقتصادی دولت چه در زمان شاه و چه در زمان خمینی به حدی بوده است که "دولت" در زیربنای اقتصادی جامعه ادغام شده است. این ویژگی جوامع سرمایه داری در عصر انحصارات و بخصوص سرمایه داری پیرامونی است. و همانطور که پولانزاس اظهار می‌دارد، آرتیکولاسیون دولت در روابط تولیدی جامعه بیانگر ادغام شدن دولت در زیربنای اقتصادی جامعه است.<sup>15</sup>

"دیکتاتوری" بازتاب سیاسی چنین ادغامی است که بدون تغییر زیربنای اقتصادی دیکتاتوری از بین نخواهد رفت و آنان که به دنبال مبارزه برای "دمکراسی" و با وجود آوردن "جمهوری دمکراتیک خلق" بدون تغییر زیربنای اقتصادی هستند کاری جز سرپوش گذاردن به روی روابط تولیدی و استثمار نخواهند نمود.

وظیفه "جمهوری دمکراتیک خلق" بر اساس دو اشتباه عمده که از برداشت غلط از رابطه بین دولت و اقتصاد سرچشمه می‌گیرد، بنا شده است. اول فرضیه‌ای است که بر اساس آن دولت را زائده یا بازتاب زیربنای اقتصادی جامعه می‌دانند. "زیربنای اقتصادی که بطور اساسی خودکفا می‌باشد،" و دولت را بخشی از روبنا دانسته که قادر است برای برقراری "نظم" در جامعه و یا

<sup>14</sup> - \* بطور مثال: اعتصاب کارگران شرکت واحد در تهران در اسفند 1358 با تظاهرات ضد اعتصاب و فشار سیاسی نیروی کار سازمان نیافته شکسته شد. در آن زمان صدها نفر به پشتیبانی از سیاست دولت داوطلب راندگی اتوبوس‌های شرکت واحد شدند. (اخبار تلویزیون ایران)

<sup>15</sup> - N. Poulantzas, State, Power, Socialism. Verso, 1978, pp, 166- 71.

برقراري "دمكراسي خلقي" مستقل از روابط توليدي عمل نمايد. اين بينش معتقد است كه در جمهوري دمكراتيک خلق دولت مي‌تواند منافع چند طبقه را كه تشكيل دهنده خلق مي‌باشند، حفظ نموده، روابط توليد سرمايه داري (دولتي) به بازتوليد خود ادامه داده و در عين حال پرولتاريا ("ضعيف از نظر عيني و ذهني") رهبري جريان را در دست داشته باشد.

اما بايد نقش دولت در جمهوري دمكراتيک "توده‌اي"، "خلق" و يا "نوین" چه تفاوتی با نقش دولت در جمهوري اسلامي و يا "جمهوري دمكراتيک اسلامي" خواهد داشت. به نظر ما تفاوت اصولي از نظر روابط توليدي و بازتوليد سرمايه وجود ندارد. در تمام اين "جمهوري"ها سرمايه‌هاي بزرگ ملي مي‌گردد. دولت سرمايه دار و سررشته دار توليد مي‌شود، دستگاه مجريه تسلط كامل بر دستگاه مقننه دارد، دولت بر تمام شئون اقتصادي و اجتماعي جامعه كنترل دارد و بالاخره تمام اين جمهوريها با مالكيت بزرگ مخالفاند اما مالكيت كوچك تر را محترم مي‌شمارند. اما مسئله كنترل دولت بر توليد اجتماعي مسئله‌اي نيست كه بايد بخاطر آن انقلاب "دمكراتيک" كرد. در ايران تمامي فعاليتها و سياست‌هاي دولت در حول نقش اقتصادي آن و جايگاه مهم‌اش در بازتوليد سرمايه دور مي‌زند (مسئله‌اي كه حداقل در 25 سال گذشته بطور غيرقابل انكاري در ايران وجود داشته است). اين امر نه تنها شامل نهادهاي ايدئولوژيک و دستگاه‌هاي سرکوب دولت بوده بلکه شامل كنترل توليد از طريق برنامه ريزي، كنترل رابطه كار با سرمايه از طريق نهادهاي مانند وزارت كار، سازمان‌هاي بيمه‌هاي اجتماعي كارگران و غيره براي "رفاه" كارگران، همچنين دولتي كردن صنايع بزرگ و تهيه كلييه زيرساخت سرمايه داري و كنترل كامل سرمايه مالي (از طريق درآمد نفت)، برنامه ريزي اقتصادي و غيره براي سهولت بازتوليد سرمايه است.

هر قدر نقش دولت در آرتيکولاسيون اقتصاد - دولت افزايش يابد نفع سياسي دولت از برنامه‌هاي اقتصادي بيشتر خواهد بود بعبارت ديگر دولت در اين حالت تنها به آن برنامه‌هاي اقتصادي تن در خواهد داد كه براي او نفع سياسي ببار آورده، قدرت مانور او را در برابر مخالفان افزايش داده و او را از تنگنا بيرون آورد. اين مسئله را بصورت عريان در خميني‌ايسم مشاهده مي‌كنيم كه حركتي به جز تشديد ديكتاتوري در جامعه نبوده است. و به نظر ما "جمهوري دمكراتيک خلق" نيز از نظر روابط توليدي چندان فراتر از جمهوري اسلامي نخواهد رفت يعني نخواهد توانست كه برود.<sup>16</sup>

"جمهوري دمكراتيک" در واقع بيان سياسي عملکرد دولت در مرحله خاصي از سرمايه داري انحصاري است. دولت با ملي كردن سرمايه‌ها، با دخالت در نحوه سرمايه گذاري، با سوبسيدهاي مختلف اقتصادي نه تنها بايد به پروسه انباشت سرمايه كمك كند و به استنثار نيروي كار ادامه بدهد، بلکه با اعمال نفوذ سياسي در كلييه شئون جامعه كوشش در حفظ خود خواهد نمود. اين نوع دولت‌ها كه بر اساس تز "گذار تدريجي" به سوسياليسم "حقانيت" خود را روزبروز بيشتر جلوه مي‌دهند، نه تنها كمكي به پروسه زوال دولت در سوسياليسم، نخواهند كرد بلکه با حفظ و توسعه كلييه نهادهاي بوروکراتيک جامعه خود سدي در برابر سوسياليسم خواهند شد. "حقانيت" اين دولت‌ها بخصوص در زماني كه جامعه به بحران عميق كشيده شده و جامعه عاجز از راه حل سوسياليستي است بيشتر از هر موقع جلوه‌گر مي‌شود.

<sup>16</sup> - موافقين تز جمهوري دمكراتيک توده‌اي (خلق) وارد شدن در اردوگاه سوسياليسم را راه حل مشكل پيشنهاد مي‌کنند، و مي‌گویند كه با اين عمل سياسي، صرفنظر از روابط توليدي، كمك كشورهاي اردوگاه نخواهد گذارد كه جمهوري دمكراتيک توده‌اي به سمت اردوگاه سرمايه داري برود. در تحليلي كه بعداً از كشورهاي اروپاي شرقي و بخصوص لهستان خواهيم داد بطلان اين نظريه را ثابت خواهيم كرد.

از آنجا که قانون ارزش در این جمهوریها بیانگر روابط سرمایه داری است، برنامه ریزی اقتصادی خود بخود در جهت افزایش نرخ سود و بارآوری کار خواهد بود صرفنظر از اینکه برنامه ریزی دولت سبب کاهش نرخ سود و یا افزایش آن گردد. بنابراین "دولت خلقی" از دو جنبه، یکی از جهت استخراج ارزش اضافی (یعنی استثمار) و دیگر از جهت توزیع ارزش اضافی (سود) مجبور به تشدید نرخ استثمار که همانا تشدید استخراج ارزش اضافی نسبی است خواهد بود. در این پروسه، مبارزه طبقاتی گرایش به تشدید پیدا می‌کند و در آن صورت دولت مجبور خواهد بود که با افزایش قهر سیاسی نظم را در جامعه حفظ نماید. و از آنجا که این دولتی "خلقی" است، قهر سیاسی و تشدید کنترل دولت بر تمام شئون اجتماعی - اقتصادی جامعه حکمفرما خواهد شد و نهادهای دمکراتیک جامعه بصورت ابزاری در دست دولت قرار خواهند گرفت (مسئله‌ای که بطور واضح و مرحله به مرحله در جمهوری اسلامی تجربه کرده‌ایم).

از سوی دیگر، طبقات تشکیل دهنده خلق هر کدام بنا بر موقعیت اجتماعی شان در پروسه تولید سهم بیشتری از تولید اجتماعی را طلب خواهند نمود. این امر موجب تشدید بحران حاکمیت و خلأ قدرت خواهد شد و دولت خلقی چاره‌ای جز اعمال دیکتاتوری برای حفظ خود نخواهد داشت و حمله اصلی این دیکتاتوری متوجه پرولتاریا و سرکوب گرایش‌های سوسیالیستی در جامعه خواهد بود.<sup>17</sup>

### ویژگی‌های دمکراسی

در دمکراسی بورژوائی، سازماندهی سیاسی جامعه طوری پایه ریزی شده که مردم باید حق تصمیم‌گیری را بوسیله آراء خود به رهبری واگذار کنند. برای رهبر سیاسی، اما، انتخاب شدن تنها از کانال رقابت آزاد برای اخذ رأی از مردم میسر است. بر این روال مسئله رقابت آزاد در اخذ رأی، مشخص‌کننده دمکراسی است. و این دقیقاً بازتاب سیاسی رقابت آزاد در پروسه انباشت سرمایه است.

از نظر تئوریک، سازمان‌یابی دمکراتیک جامعه در سیستم بورژوائی بر اساس بکار بردن روش‌های خاص سیاسی و وجود ارگانهای خاص حقوقی در سطح کشوری است. خصلت عمده‌ای که در بکار بردن روش دمکراتیک در سیاست بورژوائی وجود دارد مسئله رقابت آزاد بین رهبران سیاسی (الیت) برای بدست آوردن آراء؛ در انتخابات دوره‌ای و آزاد می‌باشد. انتخاب کردن یکی از اصول اساسی دمکراسی بورژوائی است و بوسیله این حق رأی است که اکثریت مردم می‌توانند بر روی رهبران سیاسی کنترل داشته و در سیاست شرکت غیر مستقیم نمایند. مردم با انتخاب مجدد و با عدم انتخاب رهبران در سیاست شرکت کرده و همچنین در دوران بین انتخابات بوسیله جمع کردن امضاء و فشار سیاسی بر روی رهبر انتخاب شده او را از سیاستی که در پیش گرفته است منع می‌کنند. تساوی حقوقی نیز از نظر تئوریک به معنای حق رأی عمومی و دارا بودن این حق که افراد جامعه قادر باشند بر رهبران سیاسی جامعه اعمال نظر نمایند خواهد بود. و بالاخره مشارکت توده در سیاست در حق انتخاب رهبران تصمیم‌گیرنده است. از نظر تئوریک این مشارکت فقط یک اقدام احتیاطی برای جلوگیری از اعمال نظر شخصی و سوء استفاده رهبران است و این مشارکت حتماً باید محدود در آن سطحی باشد که مانعی در راه سیستم بورژوائی جامعه ایجاد نکند.

<sup>17</sup> - ساده‌گرایان پرولتاریا را قهرمان این نبرد می‌دانند و خیال می‌کنند که پرولتاریای "ضعیف از نظر عینی و ذهنی" یکباره به وسط میدان آمده، اکثریت نیروهای اجتماعی تشکیل دهنده خلق را "منفرد" کرده و سر "جمهوری دمکراتیک خلق" را زیر آب می‌کند!

ژان ژاک روسو را شاید بتوان بهترین نظریه پرداز مسئله مشارکت توده در سیستم بورژوا دمکراتیک نامید. آنچه که او در کتاب "قراردادهای اجتماعی" درباره تئوری مشارکت افراد در سیاست جامعه بیان می‌کند بهترین بیان سیاسی مطلب است.

در تئوری سیاسی روسو، مشارکت "افراد" در سیاست جامعه گذشته از "توده‌ای کردن" پایه‌های قدرت سیاسی و ایجاد پشتوانه برای دستگاه‌های قانون گذاری و اجرائی، دارای تأثیر پسیکولوژیک بر روی افراد جامعه نیز هست. بدین معنی که، عملکرد دستگاه‌های حکومتی با روان شناسی توده طوری آمیزش یافته که قانون گذاریها و تصمیمات ارگانهای حکومتی، پشتیبانی اکثریت شهروندان را جلب می‌کند. عبارت دیگر، دمکراسی تا زمانی در جامعه قابلیت تحقق دارد که روان شناسی توده با سیاست ارگانهای حاکم تضاد اصولی نداشته باشد. بنابراین دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت در جهت دادن به پسیکولوژی توده و بوجود آوردن درک خاصی از دمکراسی نقش اساسی دارد.

روسو با آنکه نظرات خود را قبل از انقلاب بورژوا دمکراتیک فرانسه تدوین نموده و جامعه مورد نظر او جامعه غیر صنعتی، اما شهر نشین بود، ولی اصول تئوری "دمکراسی توده‌ای" را از نظر تئوریک پایه ریزی نمود. برای او "دمکراسی" سیستمی بود که در آن شهروندان خود، هم قانون گذار و هم به اجرا درآورندگان قانون هستند.<sup>18</sup> و نیز پیش شرط قدرت مشارکت در سیاست جامعه را درجه‌ای از رشد اقتصادی دانست.

باید توجه داشت که "دمکراسی" روسو، یعنی مشارکت مستقیم "افراد" ("دمکراسی توده‌ای") با "دمکراسی" شومپیتر (J. Schumpeter) و استوارت میل (John Stuart Mill) که دمکراسی پارلمانی (representative democracy) است تفاوت دارد. روسو معتقد به جامعه‌ای بود متشکل از خرده مالکان در برابر فنودالها. این شیوه مالکیت زیربنای تساوی اقتصادی و استقلال بود. تئوری روسو مساوات را نسبی قلمداد می‌کند اما معتقد است که عدم تساویها نباید سبب تبعیض سیاسی در جامعه بشود. "هیچ شهروندی نبایستی آنقدر دارا شود که قادر باشد کسی دیگر را بخرد و هیچکس نباید آنقدر فقیر باشد که مجبور بشود خود را بفروشد" در اینجا شباهت نظرات روسو را با آنچه که از نظر حقوقی - سیاسی برای "دمکراسی‌های توده‌ای" (نوع اروپایی شرقی) تجویز می‌کنند می‌توان دید.

در دمکراسی پارلمانی، گذشته از پیش شرطهای جامعه مدنی و آزادیهای مدنی، مردم باید قدرت تحمل آراء و عقاید مخالف را داشته باشند. مسئله وحدت ملی برای همگان از هر جهت قابل لمس باشد و همچنین کلیه آنهایی که اعمال قدرت می‌کنند چه در سطح رهبری و چه در سطح توده باید یکزبان در حفظ اصول اجتماعی - اقتصادی جامعه کوشا باشند.<sup>19</sup>

دمکراسی در عین نابرابری در امر مالکیت، نژاد و دین می‌تواند بر جامعه حاکم باشد. ایالات متحده آمریکا از نظر قانون مدنی دمکرات ترین کشور سرمایه داری بود اما نابرابری‌های نژادی حکایت از عقب‌مانده ترین جامعه مدنی می‌نمود.

بنابراین، سیستم سیاسی جامعه سرمایه داری مملو از تضادهای گوناگون است، اما با وجود این سرمایه داری به حیات خود ادامه می‌دهد و سیستم اجتماعی بورژوائی در جهت پرورش

<sup>18</sup>- در قانون اساسی شوروی 1960 شباهت‌های زیادی با نظرات حقوقی - سیاسی روسو می‌توان یافت. برای اطلاع بیشتر به کتاب زیر رجوع کنید:

Galvano della Volpe, Rousseau and Marx. Humanities Press (N.J.), 1978.

<sup>19</sup> - J.A. Schumpeter, Capitalism, Socialism and Democracy, London, 1943.

ذهنیت خاص مردم با بکارگیری کلیه امکانات جامعه بر روی تضادها پرده افکنده و ثبات سیستم را تأمین می‌کند. بنابراین سیستم سرمایه داری پیشرفته، هم با ثبات و هم با انعطاف به نظر می‌آید.

سرمایه داری، برای تحقق دموکراسی، قبل از هر چیز محتاج معیارهای قابل قبول برای همه، برای برقراری پلی آرشی در جامعه است. به این معنی که رهبران سیاسی، معیارهای دموکراسی را از نقطه نظر تقسیم قدرت سیاسی و جابجائی اهرم‌های قدرت قبول داشته و "توده" نیز از نظر ذهنی با مونوپولی قدرت ناسازگار باشد. این شیوه بدست آوردن دموکراسی احتیاج به "تربیت اجتماعی" افراد جامعه دارد. تربیت اجتماعی در محیط خانواده، مدرسه، نهادهای دینی، وسائل ارتباط جمعی، سازمان‌های صنفی، سازمان‌های سیاسی و... انجام می‌گیرد.

در این دموکراسی مردم آزادانه نسبت به سیاست جامعه عکس‌العمل نشان می‌دهند. اما خود "عمل" نمی‌کنند. عمل در قبضه رهبری است. و چنانچه توده نخواهد دست به عمل بزند دیکتاتوری جای دموکراسی را خواهد گرفت<sup>20</sup> دموکراسی بورژوائی طوری بنا شده است که مسئله تقسیم قدرت در رابطه محوری هیرارشی تجسم می‌یابد. و به مجرد اینکه این دموکراسی از حدود خود خارج شد و محور هیرارشی تبدیل به "محور افقی دموکراسی" گردید، سیستم سیاسی بورژوائی دچار بحران قدرت شده و دموکراسی تبدیل به دیکتاتوری می‌گردد. ظهور فاشیسم در اروپا مثال خوبی در مورد شرکت توده در سیاست جامعه بورژوائی است.

نوع دیگر مشارکت توده در سیاست جامعه را در "جمهوری دمکراتیک خلق" و در "دموکراسی توده‌ای" مشاهده می‌کنیم. در دموکراسی‌های توده‌ای که نمونه‌های آنرا در کشورهای اروپای شرقی می‌بینیم، مسئله تقسیم قدرت به نحوی است که امکان مشارکت توده در سیاست جامعه تا آن حدی که برای الیت حاکم قابل تحمل باشد وجود دارد. بنابراین شرکت توده در "عمل" بیشتر از دموکراسی بورژوائی است. اما برخلاف دموکراسی بورژوائی "عکس‌العمل" توده به رهبری بسیار کمتر است، و چنانچه عکس‌العملی از طرف توده مشاهده گردد الیت حاکم با زور به اعمال دیکتاتوری دست زده و جریاناتی مانند مجارستان 1956، چکسلواکی 1968 و لهستان 1981 بوجود خواهد آمد. در اینجا معمولاً ارتباط هیرارشی با دموکراسی توده‌ای بهم می‌ریزد. الیت حاکم، توده را با توجیهاتی نظیر "نفوذ ایدئولوژی بورژوائی"، "خواست‌های خرده بورژوائی"، و "نفوذ عوامل امپریالیسم" تنبیه کرده و "سوسیالیسم" در زیر سرنیزه حکومت نظامی (لهستان) در جامعه حفظ می‌گردد.

\* \* \*

وظیفه ضد دیکتاتوری انقلاب دمکراتیک را بعضی‌ها این طور تئوریزه می‌کنند که در صورت برقرار شدن دموکراسی شبه بورژوائی - یعنی جدائی دین از سیاست، آزادی احزاب، انتخابات آزاد، آزادی بیان، قلم و... پرولتاریا مجال خواهد داشت که به سازماندهی مستقل خود دست بزند و بورژوازی را سرنگون سازد.

لنین در مورد جمهوری دمکراتیک چنین توضیح می‌دهد:

"دولت آزاد خلقی" یکی از خواست‌های مندرج در برنامه سوسیال دمکراتهای آلمان بود و شعاری بود که بطور همه گیر در سالهای 70 ورد زبانها شده بود. در این شعار هیچ مضمون سیاسی وجود ندارد - بجز یک توصیف پر آب و تاب ولی توخالی از مفهوم دموکراسی - تا آنجائی که این شعار بطور علنی به جمهوری دمکراتیک اشاره می‌کرد، انگلس نیز حاضر بود از جنبه تبلیغاتی "برای مدتی" استفاده از آنرا "موجه" بشمارد. اما این شك شعار اپوتورنیستی بود زیرا نه تنها فرم بد شکل دموکراسی بورژوائی را بیان می‌کرد، بلکه علاوه بر آن عاجز از درک انتقاد

<sup>20</sup> - Sartori, *Democratic Theory*, Detroit: Wayne State Univ. Press, 1902.

سوسیالیستی از دولت بطور کلی بود. ما از دولت دمکراتیک خلق به مثابه بهترین نوع دولت برای پرولتاریائی که تحت سلطه سرمایه داری است طرفداری می‌کنیم. اما حق نداریم این نکته را فراموش کنیم که در دمکراتیک ترین جمهوری بورژوائی هم سرنوشت مردم چیزی جز بردگی مزدوری نیست. علاوه بر این هر دولتی "نیروی خاص برای سرکوب" طبقه ستمکش است. بالنتیجه هیچ دولتی نه "آزاد" است و نه "خلق". مارکس و انگلس این موضوع را به کرات در سالهای هفتاد برای رفقای حزبی خود توضیح داده‌اند...

از طرف دیگر، دمکراسی مسئله‌ای نیست که بتوان آنرا به جامعه تقدیم کرد و یا فکر کنیم، چنانچه حکومتی متشکل از افراد "دمکرات" و "خوش قلب" روی کار آمد، دمکراسی در جامعه برقرار خواهد شد. لازمه برقراری دمکراسی در جامعه، وجود نهادهای دمکراتیک از یکسو و شرکت و تربیت افراد جامعه است و این تربیت خارج و جدا از حیطه سیاسی امکان دخالت در امور اجتماعی داشته و دارای قدرت تصمیم‌گیری باشند، آنها قدرت دخالت در امور سیاسی و کنترل ارگان‌های حکومتی را خواهند داشت. سازمان‌های صنفی - انجمن‌های محلی، سازمان‌های فرهنگی و هنری و به ویژه محیط خانواده کلاً بصورت مکتبی برای تربیت افراد برای برقراری دمکراسی در جامعه خواهد بود.

یا، آنانکه مسئله شوراها را در انقلاب دمکراتیک مطرح می‌کنند، تصور درستی از نقش شوراها ندارند. آنها نمی‌دانند که وجود شورا بدون سمت‌گیری سوسیالیستی چیزی بیشتر از شوراهائی که در بعد از قیام بهمن تجربه کرده‌ایم نخواهد بود. در "جمهوری دمکراتیک خلق" هنگامی که سازمان‌های کارگری و کارمندی بخواهند بصورت شوراهای کارگری در امر تولید دخالت کنند، این دخالت کارگران از حیطه تولید کارخانه فراتر می‌رود و به قلمرو سیاست اقتصادی دولت وارد می‌گردد.<sup>21</sup>

مثلاً بیکار شدن، کاهش تولید در بخشی از صنعت و... از مسائلی است که با زندگی واقعی کارگران بطور مستقیم ارتباط پیدا می‌کند و شوراهای کارگری نمی‌توانند فقط نظاره گر سیاست اقتصادی جامعه باشند. شوراهای کارگران با مشارکت در سیاست جامعه، با فشار آوردن برای کاهش بودجه‌های نظامی، با کاهش مصارف زائد دولت، خود بصورت قدرت دوگانه در جامعه اعمال قدرت می‌کنند. و دمکراسی که در جامعه بورژوائی "عکس‌العمل" دمکراتیک مردم را تجویز کرد، در اینجا پرولتاریا را به "عمل" مستقیم ترغیب می‌کند. در این حالت پرولتاریا در مقابل "دولت دمکراتیک خلقی" که سررشته دار تولید جامعه شده است، قرار می‌گیرد.

بنابراین شوراهای کارخانه نمی‌تواند در سطح کارخانه چه در مقام مشورت و چه در مقام دخالت باقی بماند. شوراهای کارگری یا باید به دخالت هر چه بیشتر در سیاست جامعه دست بزنند و یا محکوم به فنا می‌باشند. این دقیقاً روشی است که شیوه تولید سرمایه داری بوسیله آن از بدو پیدایش تاکنون به حیات خود ادامه داده و آن عبارت است از فلسفه "توسعه یا فنا". بر اساس چنین واقعیتی است که شیوه خاص مبارزه علیه سرمایه داری به پرولتاریا دیکته می‌گردد.

تجربه شوراهای کارگری و کارمندی پس از قیام 57 دقیقاً بازگو کننده همین واقعیت است. و تمام کسانی که دوباره مسئله شوراها را بدان صورت در برنامه خود قرار می‌دهند و می‌خواهند پس از "انقلاب دمکراتیک" شوراها را دوباره بوجود آورند، با دمکراسی در جامعه فرسنگها فاصله خواهند داشت. حال چه آنها که با شعار "و شاور هم فی‌الامر" شورای مشورتی می‌خواهند و چه آنان که "شوراهای کارخانه" و "کمیته اعتصاب" را تبلیغ می‌کنند. این گونه شوراها نه تنها کمک چندانی به دمکراسی درون جامعه نخواهند کرد، بلکه خود نیز بخاطر دخالت دولت (دولت

<sup>21</sup>- سوسیالیسم و انقلاب، شماره 1 صفحه 19.

دمکراتیک خلق) از محدودیت دمکراسی رنج خواهد برد. تنها شوراها کارگری که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند، شوراها واقعی خواهند بود.

### دین و دمکراسی

در جامعه سرمایه داری، دین به مثابه بخشی از دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت بکار گرفته می‌شود. مسئله جدائی دین از حکومت حرکتی در جهت انسجام دستگاه سیاسی بورژوائی یعنی دولت بود. زمینه‌های این جدائی با تغییراتی که در قوانین و آداب مسیحیت در قرن شانزدهم داده شد و در تاریخ بنام "اصلاحات پروتستانی" معروف شده است آماده گردید. سیستم بورژوائی با خود دین ستیزی نکرد و دین ضمن دخالت غیر مستقیم در سیاست جامعه، به حیات و بازتولید خود ادامه داد و بصورت دستگاهی جنبی برای تحکیم سرمایه داری و حفظ مالکیت خصوصی درآمد. در ایران اما، رفرم در دین حتی در آن حدی که در ترکیه در زمان آتاتورک انجام شد، صورت نگرفت. سرمایه داری در ایران، بعزت و ویژگی تحقق خود (سازمان یابی نیروی کار) به رفرم مذهبی دست نزد و بورژوازی به سازش با روحانیت و ملاکین پرداخت. در 60 سال گذشته، کوشش رژیم پهلوی در محدود کردن قدرت روحانیت، نه رفرم دینی، و کوشش در بکارگیری دین برای تثبیت قدرت سیاسی خود بود. شعار "خدا-شاه - میهن" نمونه‌ای از این تلاش در جهت بکارگیری دین در ناسیونالیسم بورژوائی بود. مفهوم "شاه سایه خداست" کوشش دیگری در ادغام "خدا" و "شاه" به مثابه دو سبب سلطه و قدرت بود.

در حکومت‌های توتالیتر، که دولت نه بر اساس انتخابات آزاد و نه به روال سنتی و تاریخی مانند سلطنت به روی کار می‌آید، توسل به ایدئولوژی برای مشروعیت یافتن حکومت استبدادی، وسیله‌ای برای جلب توده است. روی همین اصل ایدئولوژی پوپولیستی (ارج نهادن به ارزش مصرفی در برابر ارزش مبادلاتی، انکار مبارزه طبقاتی، جایگزین کردن مفهوم "ملت" یا "توده" بجای طبقه، نفی سرمایه دارانه سرمایه داری، انزجار از دمکراسی بورژوائی، انزجار از سوسیالیسم، بدبینی نسبت به تکنولوژی سرمایه داری، اشاعه دین و هذیانهای ایدئالیستی، تشدید خرافات و عقاید واهی، زنده کردن سنت‌های ابتدائی گذشته، هراس از آزادی‌های مدنی، برتری نژادی یا مذهبی، ....) جایگاه خاصی در سیاست این حکومت‌ها دارا می‌باشد. مثلاً در خمینی‌ایسم، ایدئولوژی دینی - ناسیونالیستی، در آلمان هیتلری ایدئولوژی سوسیال ناسیونالیستی و ابر نژادی، در پوپولیسم آمریکای لاتین ایدئولوژی ناسیونالیستی، از جمله وسائل بود که به دولت‌های توتالیتر مشروعیت می‌داد. در کلیه این حکومت‌ها دولت‌ها از طریق ایدئولوژی توانستند ارگان‌های دمکراتیک در جامعه را از بین ببرند. اپوزیسیون سیاسی را قلع و قمع کنند و سازمان‌های صنفی و تشکیلات کارگری را تحت کنترل خود در آوردند.

در خمینی‌ایسم، "اسلام" به مثابه ایدئولوژی به خدمت سیاست گرفته شد. اما از نظر روابط اجتماعی آنچه که بدست آمد روابط سرمایه داری با استثمار شدیدتر (تداوم انقیاد صوری کار به سرمایه) بود و بطور خلاصه، سیاست حکومت اسلامی کوشش در جهت تشدید ستم اجتماعی، سرکوب هر نوع حرکت دمکراتیک با بکارگیری قوانین و روابط حقوقی دوران عتیق در جامعه، بخصوص درباره زنان است. مبارزه با رژیم موجود نیز نه از طریق برقراری "جمهوری دمکراتیک اسلامی" که از طریق گسترش مبارزه طبقاتی و سمت‌گیری برای انقلاب اجتماعی تحقق پذیر است.

آنچه که خمینی‌ایسم را از سایر رژیم‌های توتالیتر متمایز می‌کند، همانا محوری بودن ستم زن در تحقق سیاسی - اجتماعی رژیم است. مسائل دیگر حکومت اسلامی، مانند ولایت فقیه

(مونوپولي قدرت)، قوانين ماليات (خمس و زكوة و سهم امام و...)، قوانين ارث، اعلام جهاد و غيره از ويژگي چندانى نسبت به ساير رژيم‌هاي توتاليتير برخوردار نيستند.<sup>22</sup>

در عين حال، مبارزه طبقاتي نيز بدون در نظر گرفتن تضادهاي ديگر جامعه به پيروزي نخواهند رسيد. در جريان مبارزه طبقاتي وظائف متعدد دمكراتيک در پيش روي پرولتاريا قرار گرفته است که بايستي بدانها پرداخته شود. اما گاهي يکي از اين وظيفه‌ها بصورت کلبي در مقطع خاصي در برابر مبارزه طبقاتي قرار مي‌گيرد و تا اين وظيفه به انجام نرسد، ساير اشکال مبارزه پرولتاريا پيشرفتي نخواهد کرد. مثلاً مارکس درباره ايالات متحده آمريکا و وجود روابط برده داري در دوران شکوفائي سرمايه داري چنين مي‌گويد: "در ايالات متحده آمريکاي شمالي تا زماني که برده داري قسمتي از اين جمهوري را لکه دار مي‌کرد، هر گونه جنبش کارگري فلج گرديده بود. رهائي نيروي کار سفيد پوست در جائي که به نيروي کار سياه پوست داغ بردگي زده شده است امکان پذير نمي‌باشد. اما در پي الغاء بردگي، زندگي جديدي يك مرتبه ظهور کرد. اولين ثمره جنگ داخلي، مبارزه و آزيتاسيون براي 8 ساعت کار در روز بود که از شرق تا غرب يعني از نيوانگلند تا کاليفرنيا را همپاي لکوموتيو سريع السير فرا گرفت."<sup>23</sup>

در ايران بعلت عدم انجام انقلاب بورژوا دموکراتيک و سازش تاريخي بورژوازي با روحانيت و ملاکين، مسائل دمکراتيک در جامعه بصورت لاینحل باقي مانده است و پرولتاريا بايد در جريان انقلاب سوسياليستي از عهده حل آنها برآيد. اين وظائف بطور خلاصه و از نظر درجه اهميت عبارتند از:

- 1- آزادي زن
- 2- جدائي دين از سياست
- 3- مبارزه با ديکتاتوري سياسي
- 4- حل مسئله ملي و ديگر اقليتها
- 5- ارتقاء فرهنگي و حقوقي
- 6- .....

کليه اين وظائف دمکراتيک (بعلت اضمحلال فئوداليسم و گسترش روابط سرمايه داري) در جريان مبارزه پرولتاريا براي انقلاب سوسياليستي قابل اجرا بوده و مبارزه در راه انجام اين وظائف به معني منوط کردن انقلاب سوسياليستي به حل اين مسائل (انقلاب دو مرحله‌اي) نيست. براي پرولتاريا، مبارزه با ديکتاتوري مذهبي، مبارزه با ارگانهاي ارتجاعي - مذهبي و مبارزه با تاريخ فکري ديني از طريق مبارزه زنان براي آزادي امکان پذير است.

اسلام بدون حجاب، اسلام بدون تبعيض حقوقي - سياسي زن، اسلام بدون مرد سالاري، ديگر "مذهب اسلام" نبوده و از آن به مثابه دين درگذشتگان ياد خواهد شد.

<sup>22</sup>- کاربرد ايندولوژي اسلامي در ايران، بوسيله استفاده از معتقدات مذهبي مردم، اشاعه خرافات، تحريك مذهبي، اشاعه مفاهيمي مانند "مفسدين في الارض"، "محارب با خدا"، "منافق"، "کافر" و... اکثراً در حيطه سياست بکار گرفته شده است. در خميني‌ايسم مذهب دچار دگرگوني شده و به خدمت سياست درآمده است. نه آنکه مسائل سياسي و حقوقي جامعه مذهبي شده باشند، امروزه کليه اعمال مذهبي تبديل به مانور سياسي شده است. نماز جمعه چيزي نيست جز يك اجتماع سياسي به نفع حکومت، سينه زني محرم جنبه مذهبي را از دست داده تبديل به نمايش سياسي شده است. اين مسئله تا به آنجا پيش رفته که گردانندگان رژيم را به تکاپو انداخته است. خميني در محرم (1360) اعلام کرد که مردم بايد بيشتري به ندبه و سينه زني بپردازند تا شعار سياسي بدهند.

در خميني‌ايسم مفهوم "خدا" به تدريج جنبه زميني و مادي براي مردم پيدا مي‌کند و مشيت الهي اغلب در سياستهاي جمهوري اسلامي تجلي مي‌کند. عبارت ديگر اين روزها، خدا نمي‌تواند کاري برخلاف سياست حکومت اسلامي انجام دهد. معجزات خدا در جبهه جنگ، بر اساس تاکتيک‌هاي سپاه پاسداران است. مسائلي مانند شهيد شدن و به بهشت رفتن نيز بايد از طريق ارگان‌هاي زميني يعني ستاد بسيج و بنياد شهيد انجام پذيرد. خميني‌ايسم امامت، مرجع تقليد بودن و... همه را بنا به منافع سياسي خود تغيير مي‌دهد. "آيت الله العظمي" شريعتمداري را بدون شريعت مي‌کند و او را تا درجه يك مفسد پائين مي‌آورد. تعدادي ديگر از آيت الله‌ها، حجج اسلام را زنداني و يا محکوم به اعدام مي‌کند و هكذا...

<sup>23</sup>- کاپيتال - جلد اول، روزانه کار.

## مبارزه زنان و دمکراسي

"درجه آزادي زن نشان دهنده ميزان آزادي كلي در جامعه است."

(ماركس - خانواده مقدس)

موضوعي كه کمتر از هر چيز در تحليل از انقلابات اجتماعي و رشد دمكراتيژه كردن جامعه از آن ياد مي‌شود، مسئله زنان يعني مسئله نيمي از جمعيت اجتماع است. در تحليل‌هاي طبقاتي، هنگامي كه صحبت از مبارزه طبقه كارگر، دهقانان و... مي‌شود منظور مبارزه مردان است. البته اين امر از نظر ماركسيست‌ها بدون "سوء نظر" و اغلب آنرا بر روال "عادات موجود" و "واقعيت‌هاي اجتماعي" تعبير مي‌كنند. اما در ايران، اينكه اكثريت طبقه كارگر را مردها تشكيل مي‌دهند، "واقعيت" قابل توجهي نيست، عقب‌ماندگي است. اينكه زنان ايراني ترجيح مي‌دهند به كار خانگي بپردازند تا بطور مستقل در توليد اجتماعي شركت نمايند بعلمت "طبيعت زن" و يا "روحيه زنانه" نيست بلكه معلول نحوه سازمان يابي كار در جامعه عقب‌مانده است. و اين عقب‌ماندگي تنها در نحوه تقسيم كار اجتماعي ديده نمي‌شود بلكه در شكل انتقال مالكيت خصوصي، در قراردادهاي زناشوي، در رابطه پدرسالارانه خانواده و... نيز مشهود است. وجود و بازتوليد چنين روابط اجتماعي است كه پايه‌هاي ديكتاتوري را در اجتماع صرفنظر از نوع "جمهوري دمكراتيک" آن حفظ خواهد نمود و كوشش‌هائي كه از نظر قانوني براي دمكراسي در اين جوامع بعمل مي‌آيد عقيم خواهد ماند. دمكراسي‌هاي زودگذري كه جوامع عقب‌مانده گاه به گاه تجربه مي‌كنند نمونه تاريخي اين مدعا است.

در ايران كه عقب‌ماندگي اقتصادي و فرهنگي به ادامه مردسالاري در تمام سيستم اجتماعي كمك مي‌كند، مشاركت زنان در سياست جامعه از اصولي‌ترين ابزار براي دمكراسي است. در ايران مردسالاري پايه‌هاي توده‌اي ديكتاتوري را گسترش مي‌دهد. بنابراین در اینجا تنها رشد نيروهاي مولد معيار پيشرفت دمكراتيک جامعه نيست. در جامعه‌اي كه افراد نتوانند بطور متساوي در مقابل يكدیگر قرار گیرند دمكراسي مفهومي نخواهد داشت.

در دمكراسي بورژوايي و در جمهوري‌هاي دمكراتيک، سازمان اجتماعي به نحوي است كه در آن تحمل نابرابري‌ها بصورت "واقعيت" در اجتماع جلوه مي‌كند. اين نابرابري‌ها نسبت به مراحل مختلف بكارگيري نيروي كار در جامعه، متفاوت مي‌باشد. مثلاً در دمكراسي پيشرفته ايالات متحده نابرابري نژادي شكل ويژه فوق استعمار سرمايه داري بود. حال آنكه در كانادا نابرابري ملي در شكوفائي دمكراسي وجود داشت.

در ابتدا در هيچ يك از اين كشورها، اكثريت جامعه رغبتي به از بين بردن اين نابرابريها نشان نمي‌دادند. اما هنگامي كه مبارزه براي احراز حقوق مدني (بخصوص در سالهاي 60) عليه اين نابرابريها شدت يافت، ساير خواست‌هاي دمكراتيک مردم نيز در دستور كار قرار گرفت.

در شرايط فعلي ايران، مسئله كليدي در مبارزه دمكراتيک پرولتاريا همانا مسئله زنان مي‌باشد. پيكار در راه آزادي زن، شريان اصلي جنبش دمكراتيک است. و يا اوج گرفتن آن سمت‌گيري سوسياليستي مبارزه طبقاتي روز بروز بيشتري خواهد شد. جمهوري‌هاي دمكراتيک چه در نوع اسلامي شوراي مقاومت و چه نوع خلقي و توده‌اي ساير نيروها، فقط تا حد معين، بسته به نحوه ائتلاف طبقاتي خود تحمل آزادي زن و برابري جنسي را دارند. در ائتلاف‌هاي طبقاتي (صرفنظر از اينكه رهبري بدست چه نيروي است) پيوسته آن مسائل دمكراتيک جامعه در دستور كار قرار مي‌گيرد كه انقلاب بورژوا دمكراتيک قادر به جواب دادن آن است و حل مسائل دمكراتيک تنها از طريق حل حقوقي آنها امكان‌پذير باشد. مسائلي مانند حق خودمختاري ملي، آزاديهاي مدني، آزادي احزاب، جدائي دين از حكومت و... هميشه از مسائل اصلي براي ائتلاف طبقاتي است. اما مسئله آزادي زن بعلمت اينكه "خلق" قادر به حل اين معضل نيست در دستور كار

"انقلاب دمکراتیک" قرار نمی‌گیرد و پیوسته بصورت ماده ششم و یا هفتم برنامه ائتلاف از آن یاد می‌شود.

در ایران، امروزه، مسئله زن و مبارزه برای حقوق دمکراتیک زنان، با مبارزه کار علیه سرمایه پیوند خورده است. زیرا مردسالاری و استثمار طبقاتی بطور غیر قابل انکاری در همدیگر ادغام شده‌اند. هر یک از این دو، گو اینکه از قبل در کلیه زمینه‌ها و نهادهای اجتماعی - اقتصادی وجود داشته‌اند. اما "حکومت اسلامی" با تشدید مردسالاری ادغام این دو امر را از نظر حقوقی و مدنی نیز تثبیت کرده است.

در خمینی‌ایسم دستگاه‌های ایدئولوژی اسلامی شکل خاصی از مالکیت را تجویز می‌نمایند که در آن مالکیت زن نوع عمده‌ای از اشکال مالکیت را شامل می‌گردد. این تملک مرد بر زن که در جوامع سرمایه داری بصورت پنهان و "غیرقانونی" وجود دارد در خمینی‌ایسم بصورت آشکار و از نظر حقوقی هم تراز سایر اشکال مالکیت است.<sup>24</sup> از این رو مبارزه برای آزادی زن، مبارزه بر علیه اشکال دیگر مالکیت را تشدید می‌کند.

همانگونه که مبارزه بردگان برای آزاد شدن، سایر اشکال مالکیت و تولید دوران باستان<sup>25</sup> را از هم پاشید، دشمنی کمونیست‌ها نیز با مالکیت خصوصی بر اساس پرنسیب‌های آزادی و تأثیراتی که مالکیت خصوصی بر روی فردیت و شخصیت انسانها می‌گذارد، است.

خمینی‌ایسم با درهم آمیختن دولت و جامعه مدنی، با درهم آمیختن مذهب و سیاست تضادهای جامعه مدنی را تا اعماق سیستم دولتی به پیش برده است. دولت که بطور تاریخی با جدائی خود از جامعه مدنی - جامعه‌ای که بیانگر تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقات است - توانست "نظم" را بوسیله نفي وجود چنین تضادهایی در جامعه حفظ کند و جامعه متشکل از طبقات متخاصم توانست قرن‌ها به حیات خود ادامه دهد، در ایران به شیوه دیگر تلاش در برقراری "نظم" در جامعه می‌کند.

در خمینی‌ایسم استقلال صوری دولت تبدیل به درگیری مستقیم آن در تضادهای درون جامعه شده است. دولت توتالیتر برای مشروعیت یافتن حقوقی، دست بدامان ایدئولوژی اسلامی زده که بجای تحکیم دولت، خود به بحران حاکمیت تبدیل شده است و دستگاه ایدئولوژیک دولت بیان‌کننده مستقیم تضادهای درون جامعه گردیده است، تضادهایی که رفرم‌های معمولی قادر به تعدیل آن نمی‌باشند. از مهمترین این تضادها، نهادی کردن حقوقی مالکیت زن و نابرابری زن و مرد است که حکومت اسلامی آنرا بصورت قانون مدنی درآورده است.

اما مبارزه در راه آزادی زن محدود به خواست برابری زن و مرد نیست. همیشه طرح مسئله برابری از شعارهای فریبنده انقلاب دمکراتیک است و مسئله زن تا حد آزادیهای بورژوا دمکراتیک فراتر نمی‌رود.

در ایران قوانین و سازمان اجتماعی طوری پایه ریزی شده‌اند که مردسالاری و عدم آزادی زن را در نهاد خود بازتولید می‌کنند. روی همین اصل مبارزه زنان همیشه در چارچوب دمکراتیک انقلاب محبوس مانده و نه بعنوان عامل پیشرو انقلاب دمکراتیک بلکه بصورت زائده‌ای به دنبال آن کشیده می‌شود.

مبارزات زنان گو اینکه جلوه‌هایی از خواسته‌های تساوی طلبی را باید با خود به همراه داشته باشد. اما بخاطر ویژگی روابط اجتماعی موجود با شکل‌گیری این خواسته‌های تساوی طلبانه مسئله آزادی زن پیوسته در خط اول مبارزه قرار می‌گیرد.

<sup>24</sup> - به لویح قصاص - قوانین ازدواج و تألیفات ایدئولوژیک اسلامی مانند حلیقه المتقین، توضیح المسائل و... رجوع کنید.

<sup>25</sup> - تولید کالائی لایتفوندهای رم قدیم که تولید برده‌ای دوران باستان بود.

بنابراین مسئله آزادی زن در ایران در سه راستای 1- سیاسی 2- حقوقی 3- نحوه سازمان‌یابی اجتماعی نیروی کار مورد بررسی است که به نظر ما بازتولید هر یک از دو عامل اول بستگی کامل به نحوه بکارگیری نیروی کار زنان دارد.

1- از نظر سیاسی، تلاش برای انحصار قدرت یکی از پایه‌های اساسی مردسالاری است. این امر در جامعه ایران به شکل کنترل زن بوسیله مرد خود را نشان می‌دهد. این کنترل که از نظر فرهنگی و تاریخی قرن‌ها در ایران سابقه داشته است، بازتاب دو عامل اجتماعی، یکی ترس از سازمان اجتماعی زن و دیگری تداوم مالکیت خصوصی است.

در فرهنگ و ادبیات ایرانی از زن بعنوان ام الفساد، عامل فتنه، مکاره، کسی که می‌تواند مرد را بر سر انگشت خود بگرداند و یا در جنگ‌ها و خونریزی‌ها "زنی نقش داشته است" و... یاد شده است.<sup>26</sup> این ترس از زن نه بخاطر "بی‌وفایی" و به قول انسان‌شناسان غربی ترس از "محرومیت مهر مادری" است بلکه ترس از قدرت سیاسی زن در تأثیر گذاردن بر مسائل اجتماعی است. در فرهنگ ما بطور غیر قابل انکار و به نحو همه گیر از این قدرت زن یاد شده و می‌شود. مادر فولاد زره در داستان امیر ارسلان نامدار قدرتی است که ابر مردی چون امیر ارسلان عاجز از نابود کردن آن است. در زندگی امروزی نیز از مردانی که "مانند موم در دست زنان خود قرار دارند" به مثابه مردان ضعیف النفس و بی غیرت یاد می‌شود. (زن و ازدها هر دو در خاک به - جهان پاک از این هر دو ناپاک به) محبوس کردن زن در خانه، در چادر گذاردن زن، زن را نصف انسان حساب کردن و... بالاخره زنجیر کردن زن بعلت ترس از قدرت زن بعنوان یک نیروی اجتماعی است.<sup>27</sup> قدرتی واقعی و نه تخیلی، قدرتی است در خود و نه هنوز برای خود.

این ترس خود را در مخالفت از شرکت زن در امور اجتماع از هر چیز بیشتر خود را نشان می‌دهد. حتی در مواردی که قدرت زن بطور مستقیم سلطه مرد را مورد سؤال قرار ندهد.<sup>28</sup> در اسلام ترس از زن با زندانی کردن افرادی او در حجاب اسلامی تجلی می‌کند. شیوه‌ای غیر انسانی اما بسیار عریان. حجاب بخودی خود به مثابه سندی است که محدودیت زن و زندانی بودن زن را از یکسو و مالکیت مرد بر زن را به نمایش می‌گذارد. این شیوه سیاسی مالکیت، ترکیبی است از بیان سیاسی - حقوقی روابط برده داری<sup>29</sup> و تحکیم مالکیت خصوصی<sup>30</sup> بخصوص در جوامع سرمایه داری. روی همین اصل مبارزه سیاسی بر علیه حجاب مبارزه‌ای است بر علیه قدرت حاکم که در خود نطفه‌های مبارزه بر علیه مالکیت خصوصی را نیز می‌پروراند.

سازمان‌یابی اجتماعی زنان تهدیدی است علیه سرمایه داری در ایران. بوجود آمدن سازمان‌های مختلف زنان مانند سازمان‌های کارگری، انجمن‌های صنفی و کارمندی و سازمان‌های خودسازي زنان و غیره به بالا رفتن آگاهی طبقاتی زنان کمک نموده و اولین مبارزه طبیعی آنان بر

<sup>26</sup> - هر بلانی کاندز جهان بینی عیان

باشد از شومی زن در هر مکان

(مولوی)

<sup>27</sup> - "... زن پادشاهی که بر پادشاه مسلط شده است جز فتنه و فساد و شر و شور نبوده است. اندکی از این معنا یاد کنیم تا در بسیاری دیدار افتد. اول مردی که فرمان زن برد و او را زیان داشت و دررنج و مشقت افتاد. آدم علیه‌السلام بود که فرمان حوا کرد و گندم بخورد تا از بهشت بیرونش کردند." (سیاست نامه خواجه نظام الملک صفحه 225)

<sup>28</sup> - مسئله 24 توضیح المسائل نوشته آیت اله خمینی: "کر بودن آب از دو راه ثابت می‌شود: اول آنکه خود انسان یقین کند، دوم آنکه دو مرد عادل خبر دهند."

<sup>29</sup> - در دوران برده داری، بردگان تماماً یا به وسیله رنگ پوست و یا با نشانه‌ها و علامات خاص مشخص می‌شدند که بخودی خود بوجود آورنده انفعال و احساس درماندگی بردگان بود. و بعدها نیز پوشانیدن "داغ بردگی" از مسائلی بود که دست و پای آنان را در حرکات آزادی طلبانه می‌بست.

<sup>30</sup> - در مالکیت خصوصی، حصار کشیدن، دیوار کشیدن دور ملک خصوصی و "محفوظ نگهداشتن" آن از شیوه‌های رایج برای حفظ مالکیت خصوصی است. در فرهنگ ما برای زن نیز همین شیوه بکار برده می‌شود.

دارم به تو یک نصیحت ای جان پسر  
هر شاخ که از باغ برون آرد سر  
مگذار عیال خویش از خانه بدر  
بر میوه آن طمع کند راهگذر

علیه فوق بهره‌کشی اقتصادی خواهد بود (در ایران، این مبارزه مقدم بر مبارزه زن بر علیه مردسالاری خواهد بود) چنین مبارزه‌ای در چارچوب مبارزات تریدنیونیونی باقی نخواهد ماند. این مبارزه‌ای است بر علیه سرمایه داری دو قطبی، و بنابراین از قدم اول جهت‌گیری سوسیالیستی در این مبارزه مشترک زنان نهفته است.

عده‌ای می‌گویند که مسئله استثمار زن چیز جدیدی نیست که در تولید سرمایه داری بوجود آمده باشد. این نظریه فقط یک وجه توصیفی از واقعیت را در بر می‌گیرد. اما، اصل مسئله اینست که مبارزه زنان برای آزادی در شکوفائی سرمایه داری شروع می‌شود، همان گونه که مبارزه طبقه کارگر در شیوه تولید سرمایه داری قابل توصیف است. پرولتاریا بدون آزادی زنان به سوسیالیسم نخواهد رسید همانگونه که زنان بدون آزاد شدن پرولتاریا به آزادی دست نخواهند یافت.

در جوامعی که انقلاب "سوسیالیستی" را تجربه کرده‌اند، در جوامعی که انقلاب باید با خود ستیز و عصیان علیه سنت‌های کهن را به همراه بیاورد، در جوامعی که نوآوری و دگرگونی روابط انسانها در خطوط اول مبارزه انقلابی قرار می‌گیرد، توقع بر این است که نوآوری‌ها چه در سطح هنر و فرهنگ و چه در روابط انسانها از آنجا سرچشمه می‌گیرد، اما چنین نبوده است. "اردوگاه سوسیالیسم" قدمها عقب‌تر از اردوگاه سرمایه داری در این مقوله قرار گرفته است. شروع مبارزات فمینیستی در غرب بازتاب خود را در فرهنگ و سنن مردان بجا گذارد. بلند کردن موهای سر مردان جوان - به دور انداختن لباس و ظاهر سنتی مردانه، اشتراک دو جنس در البسه و به همراه آن جنبش زنان و جنبش همجنس‌بازان همگی مسائلی بود که از جوامع "سوسیالیستی" انتظار پیشگامی برای آنها می‌رفت. اما همانطور که می‌دانیم "اردوگاه سوسیالیسم" سالها با جنبش جوانان بعنوان "توطئه امپریالیسم" مبارزه کرد. در شوروی موهای بلند مردان را در انتظار عمومی می‌تراشیدند و...

بطور خلاصه، مسئله مورد بحث، تأثیر جنبش زنان در تحقق دمکراسی در جامعه است. دمکراسی که از دیدگاه فمینیست‌های غربی از دریچه جنسیت بدون در نظر گرفتن تضادهای طبقاتی و از نظر بسیاری مارکسیست‌ها از دریچه تضاد طبقاتی بدون در نظر گرفتن اختلاف جنسی مفهوم می‌یابد.

به نظر ما آگاهی طبقاتی بدون آگاهی جنسی به معنی متوقف کردن مبارزه طبقاتی در مرحله بدوی خود و برقراری سوسیالیسم "مردانه" است که بلاشک سایر اشکال دیکتاتوری را بدنبال خود خواهد کشید. این سوسیالیسم مردانه را در کشورهای که چندین دهه از عمر انقلاب سوسیالیستی آنها گذشته است، با نگاه کردن به نسبت جنسی رهبری سیاسی می‌توان دریافت.

**2- از نظر حقوقی،** قوانین مالکیت خصوصی بطور کلی بر رابطه اجتماعی مرد و زن حکمفرما است. پدر در نهاد خانواده دارای مالکیت حقوقی زنهای خانواده است. قوانین ازدواج که چیزی نیست جز امروزه‌ای شدن روابط برده داری، مالکیت خصوصی را به روابط زن و مرد تعمیم داده، زن بوسیله مرد از طریق ازدواج خریداری می‌شود. خواستگاری، بله برون و غیره چیزی نیست جز معامله کالائی یعنی خرید و فروش یک انسان نیمه برده. در اینجا خود زن در فروش خود دارای حقی نیست، آن پدر یا پدربزرگ زن است که از نظر حقوقی دارای چنین حقی می‌باشد. فاحشگی و یا صیغه شدن بیان ساده‌تر روابط ازدواج در ایران است.

از نظر تاریخی حجاب هنگامی بر زنان تحمیل گشت که نقش زن از شرکت فعال در تولید اجتماعی به صرفاً خانه داری تغییر یافت. و مسئله انتقال مالکیت خصوصی از طریق همبستگی خونی عملی شد. این مسئله همزمان با توسعه مبادله در تولید باستان جنبه حقوقی یافت و چند همسری (پولی کامی) برای زنان ممنوع شد. قشری از جامعه که به کار مبادله و مباشرت و دیوان

سالاری مشغول بودند، بوسیله سودبری از مازاد تولید زندگی مرفه تری یافتند. و خود و خانواده‌شان دیگر نقش مستقیم در تولید نداشتند. نقش زنان نیز در این قشر اجتماعی تغییر کرد و زن تبدیل به "خانه دار" و "شوهردار" شد. منتها قوانین ازدواج، از نظر حقوقی تحت تأثیر روابط برده داری باقی ماند: مالکیت مطلق از جانب مرد و تمکین مطلق از جانب زن، ارتباط زن با اجتماع خود قطع شد و تنها از طریق شوهر و یا با نام شوهری توانست با محیط خود ارتباط محدود برقرار کند. نقش زن نیز از جنبه تولیدی به جنبه تجلی تغییر یافته بود.

مباشران، بازرگانان و دیوان سالاران بنا بر موقعیت اجتماعی که یافته بودند دارای تحرك و جابجائی و آمیزش گسترده‌تری شدند (در حالیکه اکثریت تولید کنندگان در جامعه در محیط محدود کار خود باقی مانده بودند). تملك زن از نظر تحکیم روابط تك همسری (فقط برای زن) که خود ضامن تداوم روابط مالکیت خصوصی از طریق انتقال موروثی مالکیت بود از مسائل عمده اجتماعی گردید. مالکیت بر اشیاء و زمین که با علامت‌گذاری و یا کشیدن حصار و دیوار به دور ملك در اجتماع تحکیم شده بود در مورد مالکیت بر زن نیز بکار گرفته شد. حجاب به مثابه دیواری که هم نشانه مالکیت و هم نشان حفاظت از محصول است در مورد زن بکار رفت. ابتدا زنهای شوهردار با پوشاندن روی خود در مجامع ظاهر می‌شدند. این مسئله تنها در مورد زنان مرفه و "خانه‌دار" صادق بود. اما زنانی که در تولید شرکت مستقیم داشتند یعنی اکثریت جامعه حجاب بر سر نداشتند.<sup>31</sup> و هنوز هم پوششی بعنوان حجاب در سنت زنان عشایر و دهقانان ممالک اسلامی موجود نیست. پوشش آنها بر اساس نیاز محیطی و حفاظت در برابر محیط زیست است.

حجاب اسلامی نیز ادامه همان بینش در محصور نگاهداشتن زن و تداوم تملك بر زن است. سایر قوانین اسلامی نیز مانند قوانین ارث، قانون قصاص، قوانین ازدواج و طلاق و... همه در خدمت مردسالاری و ضایع کردن حقوق فردی و اجتماعی زن است. "شريك" شدن زن در نهاد خانواده هیچ نوع حقوق جدیدی برای او بیار نمی‌آورد گو اینکه کلیه مسئولیت بازتولید و حفظ نیروی کار در جامعه به او واگذار می‌گردد. زنها عموماً از نظر اجتماعی از طریق موقعیت طبقاتی شوهرانشان طبقه بندی می‌شوند و این شريك شدن آنان در خانواده هیچ مکان اجتماعی را برای آنان تعیین نمی‌کند.

در درون محیط کوچک خانواده نیز زن قدرتی ندارد. زن خانه دار بعلت شرکت نداشتن در تولید اجتماعی و بالنتیجه نداشتن موقعیت اقتصادی در جامعه پیوسته تن به روابط مردسالاری در خانواده می‌دهد و نقش میانجی میان استبداد پدر و عصیان فرزندان بازی می‌کند. این نقش زن خانه دار چیزی نیست جز بازتولید و تحکیم روابط اجتماعی موجود. روابطی که به سیستم استثمار آب تظہیر می‌ریزد و عصیان گری و آزادیخواهی را امری ممنوع و غیر ممکن جلوه گر می‌سازد. این مسئله صرفاً از موقعیت اقتصادی - اجتماعی زن خانه دار سرچشمه می‌گیرد و نه اینکه زن طبیعتاً انسان مطیع و ترسو به دنیا آمده است.

خدمت خانواده به سیستم سرمایه داری از طریق تربیت فرزندان "خوب" از طریق سرکوب گرایشات آزاد منشانه بچه‌ها، از طریق سرکوب جنسی و از طریق تثبیت روابط پدرسالاری و تعیین محور قدرت و بازتولید نهاد دین انجام می‌گیرد.

<sup>31</sup> - پس از داریوش اول مقام زن مخصوصاً در میان طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد و در میان مردم بودند، آزادی خود را حفظ کردند... زنان بالای اجتماع جرأت آن نداشتند. جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنها اجازه داده نمی‌شد که آشکارا با مردان آمیز کنند. (مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران - جلد اول. وضع زنان در دوران هخامنشیان).

"ظاهراً زنان وابسته به طبقات متوسط و محروم باری امرار معاش و تأمین زندگی، دوشادوش مردان در کارهای کشاورزی و دیگر امور اقتصادی شرکت مؤثر داشتند. و جز زنان وابسته به طبقات ممتاز دیگر زنان اسیر حجاب و پرده پوشی نبودند." (همانجا - وضع عمومی زنان در دوره ساسانیان)

از آنجا که مردسالاری از عوامل ساختاری در نهاد خانواده است و ارتباط چندانی به منش مردانه ندارد و از آنجا که روابط مردسالارانه پایه‌های اجتماعی دیکتاتوری در جامعه است. لذا هر نوع تحولی در نهاد خانواده که موجب سست شدن نقش مردسالاری شود، قدمی است در پیشبرد دمکراسی در جامعه. از آنجا که دمکراسی به مثابه یک حرکت اجتماعی نباید و نمی‌تواند در چهارچوب سیاسی مبارزه طبقاتی محدود بماند، مبارزه پرولتاریا باید دگرگونی در بنیاد خانواده را نیز به همراه بیاورد. و این تأثیر متقابل همچنان ادامه خواهد یافت.

### **3- سازمان یابی اجتماعی کار:**

"در حاشیه قرار گرفتن زن در اجتماع بدین علت است که کار خانگی کاری حاشیه‌ای (marginal) در تولید اجتماعی است."

مسئله اساسی در بدست آوردن آزادیهای سیاسی و حقوقی زنان، بر هم خوردن تقسیم اجتماعی کار می‌باشد. و آن عبارت از شرکت مؤثر زنان در تولید اجتماعی در ایران است که خود عامل مهمی در برقراری دمکراسی در جامعه خواهد بود. این بر هم خوردن تقسیم اجتماعی کار که می‌باید سمت‌گیری سوسیالیستی داشته باشد در دو سطح انجام پذیر است.<sup>32</sup> اول - مشارکت دمکراتیک زنان در پروسه تولید، سازمان یابی نیروی کار زن و بالنتیجه مشارکت در سیاست جامعه. زنها بعزت دارا بودن آگاهی تفاوت جنسی گرایش به سازماندهی برای دست‌یابی به حقوق اجتماعی بهتر دارند مسائلی مانند مهد کودک، مرخصی برای حاملگی و زایمان و یا مبارزه بر علیه تبعیض جنسی در محیط کار، مبارزه برای دستمزد برابر برای کار برابر چند نمونه از مسائلی است که نیروی کار زن را به تشکل می‌کشاند. اما این سازمان یابی زنان بدون تغییر دمکراتیک نهاد خانواده ره به جایی نخواهد برد.

دوم - تغییر دمکراتیک نهاد خانواده و از بین رفتن کار خانگی: مقصود ما از کار خانگی آن نوع کاری است که صرف نگهداری و بازتولید نیروی کار در شیوه تولید سرمایه داری می‌گردد.<sup>33</sup> این کار بطور کلی بر عهده زن در خانواده است. اهمیت کار خانگی در تولید از این جهت می‌باشد که ارزش نیروی کار و بالنتیجه ارزش محصول تنها محدود به مقدار کاری که در آن تولید بکار گرفته شده نبوده بلکه شامل آن مقدار کاری که برای ادامه حیات طبقه کارگر و بازتولید نیروی کار لازم است نیز می‌شود.

در سرمایه داری، دستمزد پرداخت شده به کارگر برای بازتولید و ادامه حیات نیروی کار است. قوانین بازار مقدار دستمزد را تعیین می‌کند و دستمزد باید به آن حداقلی برای تأمین معاش رسیده باشد که کارگر بتواند در بازار مصرف آنچه را که خود تولید کرده با مزد خود مبادله نماید. چیزی که اصطلاحاً به آن قدرت خرید می‌گویند.

اما مقدار دستمزد پرداخت شده از طرف سرمایه، بر پایه این محاسبه می‌باشد که کار خانگی بخشی از پروسه بازتولید نیروی کار را بعهده می‌گیرد. کاری که از نظر تاریخی و سنتی از قبل از تولید سرمایه داری وجود داشته است. روی همین اصل مقدار دستمزد پرداخت شده همیشه پائین تر از مزد لازم برای بازتولید کار و بالنتیجه کمتر از قدرت خرید کارگر در بازار سرمایه داری است و این کمبود را کار خانگی جبران می‌نماید.

مسئله کار خانگی تنها در شیوه تولید سرمایه داری، آنجا که تضاد کار و سرمایه به شدیدترین وجه وجود دارد بعنوان بخشی از مبارزه طبقاتی مطرح می‌گردد. مبارزه‌ای که در قدم

<sup>32</sup> این مسئله با توجه به شرایط سیاسی و حقوقی زنان در ایران به مثابه تحلیل از شرایط مشخص قابل طرح است.

<sup>33</sup> کار خانگی و کار خانوادگی در تولید ماقبل سرمایه داری یا اقتصاد معیشتی مورد بحث ما نیست.

اول زنان بدان دست زده و بعد تبدیل به مبارزه زن و مرد هر دو بر علیه سرمایه تا سرنگونی سیستم سرمایه داری می‌شود.

مبارزه کار بر علیه سرمایه تا به امروز در سازمان یابی نیروی کار که تولید ارزش اضافی نسبی می‌کند منحصر بوده و مبارزه زنان بر علیه کار خانگی و بر علیه تولید ارزش اضافی مطلق تاکنون هیچ بوده است. طرح این مسئله دقیقاً از جهت خط کشی با آنهایی است که به "شیوه تولید خانگی" اعتقاد داشته و آنرا جدا از شیوه تولید سرمایه داری می‌دانند. آنهایی که به "شیوه تولید در حال گذار" و "آرتیکولاسیون دو شیوه تولید" اعتقاد دارند "کار خانگی" و "کار خانوادگی" را از ویژگی‌های این آرتیکولاسیون می‌دانند و معتقدند که به کار خانگی نمی‌توان دست زد و آنرا جزئی از واقعیات عینی در تولید جامعه می‌دانند. البته این خود تئوری انحرافی برای توجیه همزیستی مسالمت‌آمیز با سیستم سرمایه داری در سطح جهانی و تز راه رشد غیر سرمایه داری در کشورهای عقب‌مانده است. (در نوشته‌های دیگر بیشتر به آن خواهیم پرداخت).

اما در حقیقت کار خانگی بخشی از مازاد کار (Surplus labor) است که در تولید سرمایه داری بکار گرفته می‌شود و بطور مشخص در سرمایه داری پیرامونی فوق بهره‌کشی از مازاد نیروی کار جزء لاینفکی از نحوه بازتولید سرمایه است. بدین معنی که زن در خانه که "نان خور" شوهر است بوسیله سرمایه استثمار مضاعف می‌شود یعنی مقدار کار خانگی زن زیادتر از ارزش مصرفی است که از دستمزد شوهر به او می‌رسد. سرمایه با بازتولید فرهنگ مردسالاری از این نوع رابطه خانگی نفع می‌برد و مسلم است که به هم خوردن این رابطه درون خانواده سیستم سرمایه داری را متزلزل می‌کند.<sup>34</sup> این مسئله بخودی خود سؤال جدیدی درباره تعریف "ارزش نیروی کار" (Value of labor Power) در کشورهای پیرامونی و بخصوص در ایران را به پیش می‌آورد و آن نحوه فوق بهره‌کشی از مازاد نسبی نیروی کار و وجود سرمایه داری دو قطبی است.

در بسیاری موارد نیروی کار حاشیه‌ای با استفاده از تولید مصرفی خانواده با دستمزد کمتری قادر به رقابت در بازار کار است. موضوع دیگر آنکه از آنجا که دستمزد بر اساس درآمد فردی پرداخت می‌شود در جامعه این تصور بوجود می‌آید که دستمزد مزبور ثروت (Property) مرد است و خرج خانواده را تأمین کردن از "مردانگی" او است و کار خانگی زن بعلت دریافت نکردن دستمزد وظیفه زن بحساب آمده و از نظر اقتصادی بی اهمیت بنظر می‌آید.

متأسفانه در بحث‌های معدودی که در مورد استثمار زن در ایران انجام شده هیچکدام سعی در دادن تحلیل مشخص از شرایط مشخص بعمل نیاورده‌اند. و روی همین اصل منابع موجود چه از نظر آماری و چه از نظر تئوریک تقریباً ناچیز است. بحث‌ها اغلب بصورت ترجمه آثار فمینیست‌های غرب و یا صرفاً توضیحی شماتیک از نحوه اشتغال زنان در ایران بعمل آمده است.

<sup>34</sup> - این از ویژگی سرمایه داری دو قطبی و شیوه فوق بهره‌کشی از نیروی کار است که امروزه در مرکز چنین نیست. در سرمایه داری پیشرفته، پروسه بوجود آمدن ارزش در تولید کالایی این امکان را می‌دهد که درباره مقدار کار مجردی که در کار دستمزدی مصرف می‌شود صحبت نمود. اما در کار خانگی چنین چیزی نیست و روی همین اصل نمی‌توان کار دستمزدی و کار خانگی را از نظر تولید ارزش یکی دانست. امروزه نقش کار خانگی بعلت گسترش بازار مصرف در تولید خانگی کمتر شده است بنابراین ارزش کار بر اساس ارزش مقدار کالایی که برای بازتولید و برقراری نیروی کار کارگر و خانواده او لازم است (دستمزد) تعیین می‌شود. و کارگر را بعنوان رئیس خانواده به حساب می‌آورند. نقش کار خانگی بعلت گسترش بازار مصرف به تمام شئون خانواده و در عین حال شرکت بیشتری از زنان در تولید کم و کمتر شده است. (اما در مقدار وقتی که برای کار خانگی مصرف می‌گردد تغییری حاصل نشده است) در سرمایه داری پیشرفته بازار مصرف مقداری زیادی از کار خانگی را بخود اختصاص داده است و در بازتولید نیروی کار دخالت مستقیم می‌نماید. مسائلی مانند مخارج برای زایمان - نامزدی - عروسی - مرگ - عزاداری که صرفاً در محدوده کار خانگی انجام می‌شد امروزه در بازار مصرف انجام می‌گیرد. تهیه غذا، دوخت لباس، و سایر کارهای خانگی را بازار مصرف بعهده گرفته است. مثلاً در انگلستان که نیمی از زنان خانه دار کار دستمزدی انجام می‌دهند مسئله نقش دستمزد زن در اقتصاد خانواده و یا عدم برابری دستمزد زن و مرد برای کار مساوی بیشتر مورد توجه زنان است تا فقط مبارزه بر علیه کار خانگی.

کار خانگی با پائین آوردن مدت زمان کار لازم و یا پائین نگاه داشتن ارزش نیروی کار به استخراج ارزش اضافی کمک می‌کند. در سرمایه داری کلاسیک این ویژگی فوق استثمار بدان معنی نیست که در سیستم کار دستمزدی، کار خانگی بخودی خود ارزش تولید می‌کند. و یا کار خانگی همچون کار دستمزدی، به مثابه کالا قابل مبادله با پول شوهر می‌باشد. رابطه اقتصادی زن و شوهر و سیستم اجتماعی و روابط ازدواج به نحوی است که نقش زن در اقتصاد خانواده به مثابه برنامه ریز و خرج کننده دستمزد شوهر است. بنابراین زن خانه دار نیروی کار خود را به مثابه کالا به شوهر خود نمی‌فروشد. گو اینکه او در خانه برای برقراری و بازتولید نیروی کار تلاش می‌نماید. زن از شوهر دستمزد دریافت نمی‌کند.

کار دستمزدی کار آزادی است که کارگر با میل خود نیروی کار خود را به کارفرما برای ساعات معینی در ازای دریافت دستمزد می‌فروشد. بقیه روز را برای خود آزاد است و تعهدی به کارفرما ندارد. کارگر در عین حال آزاد است که کار خود را به کارفرمای دیگری بفروشد. اما کار خانگی کار آزاد نیست. برای زن خانه دار ساعات معین کار وجود ندارد. برای او تفاوت زیادی بین کار خانگی و تفریح موجود نیست. بعلاوه روابط خاص ازدواج و وابستگی خانواده زن نمی‌تواند کارفرمای خود را عوض کند، و مسلماً نیز رابطه بین زن و شوهر مانند رابطه کارگر و کارفرما نیست.

در سرمایه داری پیشرفته برای زن تا قبل از ازدواج (بعنوان نیروی کار آزاد) امکان اشتغال (اما با دستمزد کمتر از مرد) وجود دارد. روابط اجتماعی به نحوی است که کاریبایی را به زن دیکته می‌کند و زنهایی که در قبل از ازدواج با پدر و مادر زندگی می‌کنند، با اشتغال خود به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند. سیستم خانوادگی به نوعی است که فرهنگ جامعه پدر را تا ابد سرپرست و نان ده دختر به حساب نمی‌آورد. پس از ازدواج زن معمولاً سررشته دار اقتصاد خانواده می‌گردد. شوهر معمولاً دستمزد خود را در اختیار زن گذارده و زن بودجه خانواده را طرح می‌ریزد. (اما این نقش زن در چار دیوار خانه محبوس می‌ماند. بدین معنی که رابطه اقتصادی خانواده با سرمایه تنها از طرف شوهر یعنی از طریق دستمزد انجام می‌گیرد) سیستم اخذ مالیات و شیوه برخورد دولت به خانواده به طوری است که زن را کاملاً در جریان مالی خانواده قرار می‌دهد و این امکان وجود ندارد که شوهر مقداری از دستمزد خود را از زن پنهان کند. قوانین طلاق حقوق خاصی از نظر واگذاری فرزندان و حق نفقه و غیره را به زن تفویض می‌کنند. برای زن بعد از طلاق امکان استقلال وجود دارد، و گذشته از اینها دولت سیستم رفاه اجتماعی را بوجود آورده که زن بدون شوهر می‌تواند از آن استفاده کند. همچنین زن با اولاد "حرام زاده" می‌تواند در اجتماع زندگی کند و دولت کمک هزینه برای مخارج بچه به مادر می‌پردازد.

از نظر تقسیم اجتماعی کار، در سرمایه داری پیشرفته تضادی غیرقابل جلوگیری بین سازمان کار و گرایش به سمت کالائی شدن خدمات (عمومی و خصوصی) بوجود آمده است که در ابتدای انکشاف سرمایه داری این تضاد وجود نداشت. بطور مثال در سرمایه داری تقسیم جنسی کاربرد اساس کار خانگی و کار دستمزدی از تقسیمات اولیه سازمان اجتماعی کار است. ولی امروزه کالائی شدن خدمات خصوصی بخش بزرگی از کار خانگی را به بازار مصرف منتقل کرده و با اصل تقسیم جنسی کار در تضاد قرار گرفته است. بچه داری و مهد کودک بطور قابل ملاحظه‌ای در تصرف بازار کالائی درآمده است. زایمان، عروسی، عزاداری، و غیره در بازار مصرف انجام می‌گیرد. گذشته از آن مقدار دیگری از کار خانگی را مانند تهیه غذاهای آماده و یا کنسرو شده وسائل بچه داری، تهیه ظروف کاغذی و... را تولید کالائی بعهد گرفته که موجب

کاهش کار خانگی شده و ارزش این مقدار کار باید به نوعی جبران و ابسترکت شود. که خود بخود تضادی در نحوه تقسیم جنسی کار بوجود آورده است.

در ایران، اما تقسیم جنسی کار و فشار بیش از حد کار خانگی گذشته از گرایشات سیستم سرمایه داری در فرهنگ جامعه نیز یافته شده است. بیکاری یا نیمه کاری و یا فصلی بودن کار مردان هیچ تأثیری بر روی تقسیم جنسی کار نمی‌گذارد. (آن محدود زنهایی که بکار دستمزدی نیز مشغولند هنوز بشدت تحت سلطه تقسیم جنسی کار در خانه بسر می‌برند). شرکت زن ایرانی در اقتصاد خانواده در محدوده "خرجی" گرفتن است که عبارت از بخشی از دستمزد شوهر بوده و لزوماً تمام پول شوهر نیست. زن باید با صرفه جوئی هر چه بیشتر به بازتولید نیروی کار برای سرمایه بپردازد. شدت کار زن ایرانی در خانه با شدت کار زن در سرمایه داری پیشرفته قابل مقایسه نیست: در ایران تولید سرمایه داری تنها بخش کوچکی از کار خانگی را آنهم برای خانواده‌هایی که از نظر درآمد در سطح بالاتری قرار دارند شامل می‌گردد. و تقریباً تمام کار خانگی در خانه انجام می‌شود. وقت تفریح برای زن خانه دار ایرانی مفهومی ندارد.

زن ایرانی در درجه اول از نظر اقتصادی به شوهر فروخته می‌شود تا ازدواج از نظر احساسی و جنسی. او مجبور به کار خانگی برای گرفتن خرجی از شوهر است. زن ایرانی در صورت "کم کاری" در خانه، توسط شوهر اخراج می‌گردد.<sup>35</sup> و قوانین اجتماعی نیز بر این امر صحنه می‌گذارد. برای زن پس از طلاق، هیچ سازمان اجتماعی وجود ندارد که از او حمایت کند. چیزی به نام تأمین اجتماعی (Social welfare) در ایران موجود نیست. قوانین طلاق همه گونه حق بیرون کردن زن از خانه را به شوهر می‌دهد. زن مطلقه بخاطر جبر اقتصادی مجبور به پیدا کردن شوهر دیگر است و چه بسا که این تأمین اقتصادی فقط از طریق فحشا چه به فرم صیغه و چه نوع "غیر اسلامی" آن صورت پذیر می‌باشد.<sup>36</sup>

مجموعه این شرایط تأثیر متقابل بر سازمان یابی نیروی کار در جامعه دارد، که به بازتولید عقب‌ماندگی کمک می‌کند. سازمان نیروی کار در ایران طوری است که در عین شکوفائی سرمایه داری، عقب‌مانده‌ترین نوع استثمار کار در آن وجود داشته و خود را بازتولید می‌کند. این امر که از ویژگی‌های سرمایه داری دو قطبی است به بازتولید قطب عقب‌مانده کمک می‌کند. از نظر سیاسی مازاد نسبی نیروی کار که بصورت توده عظیمی در جامعه وجود دارد و بخصوص تهیدستان شهری، پایه‌های توده‌های حکومت‌های توتالیتر و دولت‌های استثنائی را تشکیل می‌دهد. در چنین جامعه‌ای، دیکتاتوری از دو طریق بازتولید می‌شود: یکی بکارگیری قهر سیاسی برای استخراج ارزش اضافی که مشابه با متد فوق اقتصادی دوران ماقبل سرمایه داری است، و دیگری ادامه مردسالاری و بازتولید دائم کار خانگی.

اما راه حل‌های ارائه شده توسط مارکسیست لنینیست‌ها برای مبارزه با دیکتاتوری بدون در نظر گرفتن دو عامل اساسی که ذکر شد، برای دمکراتیزه کردن جامعه مشکل‌گشا نخواهد بود و بطور مشخص، بدون قرار دادن مسئله آزادی زن در سرلوحه مبارزه اجتماعی، دمکراسی پرولتاریائی تأمین نخواهد شد.

شرکت وسیع زنان در تولید اجتماعی، بوجود آمدن سازمان‌های مستقل زنان و شرکت آنان در سیاست جامعه همراه با حرکت در جهت دمکراتیزه کردن نهاد خانواده و مبارزه بر علیه کار خانگی زنان از مسائل اساسی انقلاب اجتماعی است.

<sup>35</sup>- به توضیح المسائل، مسئله 12-24 رجوع کنید.

<sup>36</sup>- به توضیح المسائل، مسئله 32 و 27-24 رجوع کنید.

موضوع کلیدی، تربیت سیاسی مردان در پذیرش تحولي در ساختمان اجتماعي است. مسئله‌اي که تاريخاً "کشورهاي سوسيالیستي" یا به آن توجهي نکرده‌اند و یا مشکل را تا حد آزادي حقوقي زنها قابل حل دیده‌اند. مثلاً در شوروي در دهه اول انقلاب اکتبر، بحث‌هاي زيادي بر سر خانواده و آزادي زن در میان مارکسیست‌ها در گرفت که ماحصل آن قوانيني بود که در راه آزادي حقوقي زن به تصویب رسید. زن از نظر حقوقي آزاد و با مردان برابر بود اما از نظر اجتماعي داراي آگاهی توليدي نبود که بتواند مشترکاً سررشته‌داري توليد را بعهده گیرد. مسئله کار خانگي نیز بصورت مشکلي غيرقابل حل پيش روي کمونیست‌ها قرار گرفته بود. بطور کلي پس از انقلاب اکتبر، مدت زماني طول نکشید که مارکسیست‌هاي شوروي دریافتند که تصویب قوانین جدید کمک چندان به تغییرات اساسي که جامعه در اولین قدم‌هاي خود به سمت سوسيالیسم بدان نیازمند است نخواهد کرد. اولین مشکل بزرگ بر سر راه سوسيالیسم نهاد خانواده، کار خانگي و روابط پدرسالاري بود. مسئله‌اي که بلشویک‌ها در طول 15 سال مبارزه بدان کمتر توجه کرده بودند.

بر اساس مطالعه‌اي که در اوایل سالهاي 1920 در مورد کار خانگي در روسیه انجام گرفت، معلوم شد که روزانه 36 میلیون ساعت فقط صرف تهیه غذا در خانه مي‌شود. حال آنکه با اجتماعي کردن تهیه غذا فقط 6 میلیون ساعت ضروري خواهد بود.<sup>37</sup>

رهبران بلشویک بزودي دریافتند که مسئله آزادي از محیط خانواده شروع مي‌گردد. لنین مي‌گفت: "همه شما مي‌دانید که حتي هنگامی که زنان داراي حقوق کامل اجتماعي نیز باشند، هنوز منکوب و تحت ستم بوده، زیرا که کار خانگي بر عهده آنان واگذار شده است. در اکثر موارد کار خانگي از بیهوده‌ترین، وحشیانه ترین و دشوارترین کاري است که يك زن مي‌تواند انجام دهد. این کاري بس بي اهميت است که دربرگیرنده هیچ چیزی که بتواند کمترین کمکی به رشد و تکامل زن بنماید نیست."<sup>38</sup>

الکساندرا کولونتاي تا آن حد پيش مي‌رود که جدائي کار خانگي از ازدواج را همپاي جدائي دین از سیاست دانسته و آنرا از اصول اولیه دمکراتیزه شدن جامعه به حساب مي‌آورد. در ایران نیز مبارزه در راه آزادي زن از مبرم ترین وظائف دمکراتیک انقلاب پرولتري است. پرولتاریا بدون برخورد به مسئله زن که امروزه بصورت داغ ننگي بر پيشاني جامعه ایرانی درآمده است نمی‌تواند صحبت از مبارزه طبقاتي و دمکراسي در جامعه بنماید. مبارزه بر علیه حجاب و تمام محدودیت‌هاي اسلامي - محدودیت‌هائي که سازمان‌هاي خرده بورژوا بعنوان "واقعیت‌هاي فرهنگی و مذهبي جامعه"، مي‌خواهند به خورد زنها بدهند - از اولین اقدامات دمکراتیک پرولتاریا است.

تجربه مبارزات زنان در چند سال اخیر، بخصوص شرکت وسیع زنان در قیام بهمن 1357 نشانگر درهم پیوستگی مبارزه علیه دیکتاتوري و جنبش زنان است. متأسفانه شرکت زنان در جنبش توده‌اي را محافل چپ در ایران مربوط به شجاعت و "مردانگی" زنان ایران مي‌دانند و افتخار مي‌کنند که زنان ما به جاي خانه نشینی به پشتیبانی از برادران خود به خیابان‌ها آمدند و چه‌ها کردند. حماسه‌هائي که در مورد شجاعت و شهامت زنان ایران نقل مي‌شود همگی حکایت از "مردانگی" زنان مي‌کند. روي همین اصل ابعاد سياسي شرکت زنان در جنبش توده‌اي به کلي نادیده گرفته مي‌شود و حرکت مستقل زنان نیز بدون هیچ نوع پشتیبانی سياسي، يکه و تنها در زیر چکمه‌هاي ارتجاع خرد و نابود مي‌شود. تظاهرات وسیع زنان در اسفند 57 (روز جهاني زن) و طرح خواست‌ها و شعارهائي که به مراتب مترقی‌تر از خواست‌ها و شعارهاي چپ در آن مقطع

<sup>37</sup> - Linda Jenness, ed, Feminism and Socialism, Pathfinder Press, New York, 1976, p, 114.

<sup>38</sup> - به نقل از همانجا

بود، بیانگر چنین واقعیتی است. در اسفند 57 درست هنگامی که سازمان‌های چپ در ایران روی جنبه‌های مترقی خرده بورژوازی اصرار می‌ورزیدند و "ضد امپریالیست" بودن رژیم خمینی را مهمتر از "ارتجاعي" بودن آن می‌دانستند، شعار زنان در روز جهانی زن چنین بود: "چه پهلوی، چه ارتجاع، مرگ بر استبداد"، "می‌جنگیم، می‌جنگیم علیه حجاب اجباری". سیاه پوشیدن زنان کارمند، در سال 1358 در روزی که قانون اجباری شدن حجاب در سراسر ایران به مرحله عمل درآمد و اعلام ضمنی چنین روزی بعنوان عزای عمومی برای زنان ایران نه تنها از طرف کمونیست‌های مرد پشتیبانی و پی‌گیری نشد، بلکه تمام جریان با سکوتی مصلحت‌آمیز از جلوی چشم مردهای "مترقی" ما گذشت. برای آنان حجاب اجباری نه تنها عزائی نبود بلکه در ته دل از "پوشیده بودن" زنان خود احساس خرسندی و راحتی نیز می‌کردند و از درک ابعاد سیاسی حجاب اجباری عاجز بودند.

امروزه، مبارزه وسیع زنان علیه حجاب و "اسلامی" شدن اجباری زن، از اولین قدم‌ها برای تحقق دموکراسی در جامعه است. سازماندهی مستقل زنان و پشتیبانی کامل پرولتاریای مرد از خواست‌های زنان، تربیت سیاسی مردان جامعه برای مبارزه با مردسالاری و تغییر دموکراتیک نهاد خانواده باید سرلوحه مبارزه اجتماعی قرار گیرد که انقلاب بدون آن به هیچ جا نخواهد رسید. تحلیل‌های طبقاتی مارکسیست‌های ما تا به حال زن را از زاویه موقعیت طبقاتی شوهرانشان طبقه بندی کرده و تضاد طبقاتی را از این دیدگاه بررسی می‌کنند. و یا آنها که نسبت به تضاد جنسی نابینا بوده و نه تنها تقسیم جنسی و تضاد جنسی در درون طبقات اجتماعی را نادیده می‌گیرند، بلکه سیستم بهره کشی سرمایه داری و سازمان یابی نیروی کار را به غلط با تحلیل‌های "مردانه" بطور ناقص بررسی نموده و بر سر سوسیالیسم علمی آن می‌آورند که امروز در اکثر "کشورهای سوسیالیستی" شاهد آن هستیم.<sup>39</sup>

### سخن پایانی:

یک دوره از مبارزات طبقاتی جامعه از بهمن 1357 تا به امروز، با شکست طبقات تحت استثمار همراه گشت و استثمار و ستم سرمایه در هیئت اسلامی تداوم یافت. بی شک دلایل و نتایج این شکست تا مدتها مورد بحث چپ ایران و سایر مارکسیست‌ها در سطح جهان بود. تا آنجا که به خود چپ و نقشی که در این شکست ایفا کرده است مربوط می‌شود. مسئله اساسی درک‌های مخدوش از مارکسیسم و تسلط پروبلماتیکی است که نه بر مبارزه طبقاتی پرولتاریا بلکه بر استقلال ملی استوار است. این انحراف تاکنون مانع سازماندهی برای انقلاب پرولتری گشته و بالاتر از آن مبارزات خود بخودی پرولتاریا را نیز به بیراهه کشانده.

در بخش اول، اشاره کردیم که تفسیرهای اکونومیستی از مارکسیسم چگونه از انترناسیونال دوم تا به امروز استمرار یافته‌اند. در ایران نیز حزب توده چنین "مارکسیسمی" را به ایران انتقال داد و الفبا آنرا به فدائی، پیکار و دیگران آموخت. این "مارکسیسم" جبرگرایانه، که در آن نقش پرولتاریا پیوسته فرعی ارزیابی شده، منکی بر تئوری رشد نیروهای مولد بود که در ایران تحت نام "مارکسیسم - لنینیسم" ترویج یافت. امتزاج این درک با درک‌های خرده بورژوایی و پوپولیستی از مبارزات ضد امپریالیستی - ضد وابستگی که عمدتاً از آمریکای لاتین منشأ گرفت، نگرش مسلط بر چپ ایران را فرموله کرد. نگرشی که آتیه نگری خود را نه در سوسیالیسم، که در "جمهوری دموکراتیک خلق" جستجو می‌کرد. این پروبلماتیک قادر به مرزبندی تئوریک و ریشه‌ای با اکونومیسم و رویونیسم نبوده و نخواهد بود. به همین خاطر است که هر چند یکبار

<sup>39</sup> - این بحث مختصری درباره رابطه مردسالاری و تداوم دیکتاتوری سیاسی در جامعه بود. در دفترهای آینده نظم نوین به مسئله زن در ایران خواهیم پرداخت.

شاهد "خیانت" جناحی از سازمان‌های "انقلابی" و رویکرد آن به حزب توده بوده‌ایم. حزب توده از همان ابتدای قیام اعلام داشت "وجه عمده انقلاب ملی و دموکراتیک ایران وجه استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی آنست." دیگران نیز همان را در الفاظی دیگر تکرار کرده و حزب توده را رفرمیست خواندند.

اگر بخواهیم اساس تزهایی ارائه شده از سوی این جریان را در سطح دیگری از تجرید بیان کنیم به عبارات ذیل می‌رسیم: جامعه ایران تحت سلطه (وابسته به) امپریالیسم است. بدین خاطر، امپریالیسم جامعه ما را استثمار می‌کند و در نتیجه رشد نیروهای مولد مسدود گشته (یا محدود گشته) به این خاطر، خلق (مردم) فقرزده ما تحت ستم امپریالیسم و سرمایه داران وابسته به آن قرار دارند. ولی درست بخاطر همین شرایط عقب‌ماندگی (که فقدان رشد نیروهای مولد و استقلال ملی در قلب آن قرار دارند)، تناسب نیروهای طبقاتی برای انقلاب پرولتری آماده نمی‌باشد. در نتیجه، ضروری است که ابتدا در مرحله‌ای (که هر جریانی نام خاصی بر آن می‌نهد و طبقات گوناگونی را در ائتلاف سهیم می‌داند) با امپریالیسم (یا وابستگی) مبارزه شود تا با کسب استقلال ملی و رشد نیروهای مولد، زمینه سوسیالیسم فراهم آید.

اما هراس از انقلاب سوسیالیستی و ترس از دست دادن "متحدین پرولتاریا"، "مارکسیست لنینیست"‌ها را به سازش کشانده و آنان را در حول "برنامه حداقل" جمع می‌کند. آنها نسخه‌های گوناگون برای انقلاب از قبیل دموکراتیک خلق، دموکراتیک توده‌ای، دموکراتیک نوین، دموکراتیک... تجویز می‌کنند. مسائل دموکراتیک جامعه را که در پویش انقلاب سوسیالیستی بدست پرولتاریا حل می‌گردد، به غلط به خرده بورژوازی، تهریستان شهری، بورژوازی لیبرال واگذار کرده و از آنان توقع "انقلاب دموکراتیک" دارند. "مارکسیست"‌های ما شیفته وار در انتظار دموکراسی‌ای هستند که طبقات دیگر به جامعه ارمغان آورند تا به آنها اجازه کار سیاسی داده شود.

از نظر مارکس "دمکراسی" از وظایف مشخص انقلاب سوسیالیستی است: "... اولین قدم در انقلاب کارگری، ارتقا پرولتاریا به مرتبه طبقه حاکم و پیروز شدن در مبارزه دموکراسی است" (مانیفست). حصول دموکراسی نیز بدون پرداختن به مسائل دموکراتیک جامعه از همان ابتدای سازماندهی مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه در راه آزادی زنان، مبارزه برای آزادی‌های ملی و مذهبی، جدائی دین از سیاست، آزادی‌های سیاسی و مدنی، بوجود آوردن ارگانهای دموکراتیک در جامعه و... برای پرولتاریا میسر نیست، اما دیدگاه پوپولیستی - اکونومیستی چپ ایران نه تنها قادر به درک توان طبقاتی پرولتاریا نیست بلکه با صدها شعار و تحلیل‌های گوناگون او را از انقلاب سوسیالیستی می‌هراساند:

"نظر به ضعف عینی و ذهنی پرولتاریای ایران و نظر به اینکه در مجموع، شرایط عینی و ذهنی برای یک انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، از این رو انقلاب ایران در گام اول نه یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه یک انقلاب دموکراتیک توده‌ای است."<sup>40</sup>

مارکسیست - لنینیست‌های دیگری در هراس از انقلاب سوسیالیستی چنین می‌گویند:

بند 13- "علیرغم حاکمیت تضاد کار و سرمایه و حضور دو طبقه بورژوازی و کارگر به مثابه دو طبقه اصلی جامعه، به لحاظ سلطه امپریالیسم و اعمال ستمگری شدید ملی از طرف آن، رشد شدیداً ناموزون سرمایه داری، عقب‌ماندگی اقتصادی و سطح پائین تکامل صنعتی، انقیاد صوری کار از سرمایه و تحت فشار قرار داشتن تولید کالائی خرد، باقی مانده مسئله ارضی، حاکمیت دیکتاتوری تمام عیار و فقدان تشکل و آگاهی طبقاتی لازمه پرولتاریا، تمایلات دموکراتیک

<sup>40</sup> - "قطعنامه درباره مرحله انقلاب و روش سیاسی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک." مصوبه اولین کنگره فدائیان اقلیت آذر 1360.

وسیع توده‌های زحمتکش و تحت ستم و... شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نبوده و انقلاب ما در مرحله کنونی مستقیماً خصلت دمکراتیک و ضد امپریالیستی دارد.<sup>41</sup>

برای بانیان مارکسیسم انقلابی، اما هدف از انقلاب برقراری مناسبات طبقاتی جدید بود که لغو استثمار طبقاتی را مدنظر داشت. به همین خاطر همواره تشکیلات و سیاست مستقل پرولتری مورد نظرشان بود. انگلس در نوشته‌های اشاره نمود: از هنگام شکست ژوئن 1848، مسئله بخش متمدن قاره اروپا چنین بوده است: با حکومت پرولتاریای انقلابی یا حکومت طبقاتی که قبل از فوریه حکومت می‌کردند، راه وسطی دیگر مقدر نیست. در آلمان بخصوص، بورژوازی خود را ناتوان از حکومت کردن نشان داده است، او تنها از طریق تسلیم مردم به آریستوکراسی و بوروکراسی قادر است که حکومت خود بر مردم را حفظ کند... انقلاب دیگر نمی‌تواند در آلمان به نتیجه برسد مگر با حاکمیت کامل پرولتاریا.<sup>42</sup>

بحث بر سر یک فرمسیون پیشرفته سرمایه داری نیست. بلکه صحبت از آلمان اواسط قرن نوزدهم است که از رشد محدود سرمایه داری برخوردار بود.

مارکس نیز به این نکته به شکل زیر برخورد می‌کند: "(کارگران) باید از طریق روشن ساختن ذهن خود درباره منافع طبقاتی شان، از طریق موضع‌گیری هر چه زودتر بسان یک حزب مستقل و ممانعت از تأثیر اغواکننده عبارات سالوسانه خرده بورژوازی دموکرات - حتی برای یک لحظه - که تلاش دارد از سازماندهی مستقل حزب پرولتاریا جلوگیری بعمل آورد، نهایت تلاش را برای پیروزی نهایی بعمل آورند. شعار جنگی آنها باید چنین باشد: "انقلاب بطور مداوم".<sup>43</sup>

این بیان پروبلماتیکی دیگر است: آنکه بر رابطه (مبارزات) میان طبقات اجتماعی، استثمار و مبارزه در راه محو آن استوار است. این پروبلماتیک بر پرولتاریا، بعنوان یگانه طبقه اجتماعی که قادر به انقلاب اجتماعی است، تکیه دارد. سازماندهی پرولتاریا و ارتقاء آگاهی طبقاتی آن خود نیروئی مادی در راستای این هدف است. زیرا فقط شرایط اجتماعی و تاریخی تعیین کننده مضمون انقلاب نمی‌باشد، پراتیک انقلابی، خود، تغییر شرایط را می‌سازد.

امروز پروبلماتیک اکونومیستی - پوپولیستی وابستگی در ایران با بحران مواجه گردیده و همراه با آن انقلاب "دموکراتیک" و "خلقی". مبارزه انقلابی در راه دیکتاتور پرولتاریا، پروبلماتیک جدیدی را طلب می‌کند. گام اول، نفی پروبلماتیک کهن است.

41- از مصوبات کنگره دوم سازمان پیکار - نشریه تئوریک سیاسی (2) بهمن 1359 صفحه 128.

42- انگلس فردریک، تبلیغات برای قانون اساسی سلطنتی آلمان.

43- خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست‌ها.